«پیشگفتار»

رهبرما برفراز بزرگترین توانائیهای معنوی بشری، ازقلهٔ با ارزشترین اندوخته‌های علمی وتجربیات سیاسی واجتماعی، برنامهٔ مثبت وعملی سوسیالیسم ملی‌را فرا راه ملت خود قرار داده، تا او را از پریشانی، ناامیدی، فقر جرئت مردانگی، و فکر محکومیت بمرك، نجات دهد.

شش سال تمام است، که صدای مردانهٔ این پهلوان امیدوار و آهنین اراده در فضای حیات سیاسی ملت ایران طنین‌انداز شده.

سخنرانیها ومقالات جاندار وگویای او، که از قلب زنده و زنده وجوشندهٔ یك‌فردمتعصب عالم ایرانیت بیرون‌میآید، بردلهای جوانان از خودگذشتهٔ ایران می‌نشیند و جنبش و حرکتی بسوی احیای زیست سرفراز ملت، بوجود آورده است، که در سرنوشت قرنها ونسلهای آیندهٔ ایران وایرانی بی‌تأثیر نخواهد بود.

دکترمنشی زاده رهبرحزب پیراهن سیاهان، مردی، که‌همه چیزخودرا وقف ملت وفدای حزب وایده‌آل‌خودکرده است، دراین مدت‌کوتاه مبارزات سیاسی نمونه‌ئی از قدرت شکست ناپذیر ملی‌را بدنیا نشان داده ودربرابر یاس وحرمان عمومی، که دامنگیرماست، ثابت میکند، تنها با ارادهٔ قدرت میتوان ببزرگترین و عالیترین مقاصد ملی و سیاسی جامهٔ عمل پوشانید، با قویترین قدرتهادست‌و پنجه نرم‌کرد، جنگید وپیروزشد ویا درمرك پرافتخارجان‌سپرد.

بزرگترین توفیق **منشی‌زاده‌وحزب سومکا** شاید همین است، که امیدحیات‌وزندگی پهلوانی‌را دردلهای‌حساس جوانان‌میهن زنده‌کرده‌اند. زنجیر یاس ونومیدی را ازهم دریده و برچهرهٔ دژم حوادث لبخند مظفرانه‌میزنند.

هم پیمانان!

هموطنان!

در پیکار بی امان و پیگیر ما، که در مقابل جناحهای مختلف عوامل سیه روزی ملت قرارداشتیم تعالیم بزرك وارزندهٔ **رهبرما منشی زاده**، که درهر جمله ئی از خطابه های آتشین ودرهر سطری از مقالات پرمغزاو نهفته است، مارا بصورت یك صخرهٔ شکست ناپذیر ملی درآورده، که بنای ایران آباد وسرافراز فردا میتواند، برآن استوار باشد.

راه **منشی زاده** سر مشق زندگی سعادتمند نسلهای آیندهٔ ایران خواهد بود.

درچهل وسومین سالروز تولد **رهبر** خود، فرهنگداری سومکا ضمن ابراز بهترین تبریکات و صمیمانه ترین شادباشهای قلبی فرد فرد سربازان پیراهن سیاه سومکائی و علاقمندان و هواداران اندیشهٔ ناسیونال سوسیالیسم وهمهٔ جوانان میهن پرست، متن پاره ئی سخنرانیهائی، که رهبر درجلسات حزبی ایراد کرده ومقالاتی، که در بولتن حزبی و نشریهٔ «همشاگردی»، ارگان «گروه ایرانفرزندان»، از او انتشار یافته است، چاپ و در دسترس همهٔ هم میهنانان گرامی قرار میدهد.

خوشوقتم، که در پیشگاه مرد آهنینی، که ما را رهبری میکند و هم چنین درآستان بلند ملت بزرگی، که ازآن برخاسته ام، این هدیه پاینده حزب سوسیالیت ملی کارگران ایران پذیرفته شود.

شاد ایران ـ شاد رهبر

سرپرست فرهنك سومکا

همایون امیراحمدی

فهرست

۱ — پیام رهبر بمناسبت انتشار نخستین شمارهٔ بولتن سومکا صفحهٔ ۱
۲ — مدرسه و سیاست ۲
۳ — پیامی برفقای خارج ازحدود وطن ۵
٤ — پیام رهبر ما بجوانان ٦
۵ — پیام رهبر ۷
٦ — پیام رهبر بمناسبت آغاز سال جدید ۸
۷ — پیام رهبر بافراد گروه ایرانفرزندان ۱۰
۸ — پیمان بغداد ۱۱
۹ — شهود جاودان ۱٦
۱۰ — پیام رهبربه هم پیمانان آذربایجانی ۱۷
۱۱ — پس از پیمان بغداد ۲۰
۱۲ — بایست، باچهارچشم بیدار باشیم ۲۳
۱۳ — «مبارزهٔ با فساد!» ۲۵
۱٤ — مبارزهٔ با بیسوادی ۲۸
۱۵ — پیام رهبر بمناسبت سال جدید ۳۱
۱٦ — سخنرانی رهبرما در۲۷ مرداد ۳٤ ..... ۳۲
۱۷ — کار و پیکار ما ۳٦
۱۸ — جوانی بدون ایده‌آل و بدون مقدسات ۳۹
۱۹ — ملتی، که همیشه در حال مقاومت منفی است ٤۰
۲۰ — پیمان وفا ٤۳
۲۱ — «۲۷ آبان» ٤۸
۲۲ — اجتماعی، که فقط انبوه مردم است ۵۰
۲۳ — عکس‌العمل یك اعلامیهٔ کوچك ۵۲
۲٤ — کمونیسم ولیبرالیسم ۵۵
۲۵ — سخنرانی «روز کار» (اول ماه مه؛ ۱۱ اردیبهشت۳٦) ٦۳

بولتن سومکا ۱:۱
تهران ـ ۱۵ آذر ۱۳۳۳

پیام رهبر بمناسبت انتشار نخستین شماره بولتن سومکا

هم پیمانان عزیزم ، سیاهپوشان رشید سومکائی،

درآتش تند مخاطراتی، که گرداگرد ملت ، نژاد و وطن ما افروخته شده ، فقط و فقط پولاد نهضت ما قدرت استقامت دارد و بس . شعله های زودگذر،هرچه هم تند باشند ، ما را نمیسوزند. دیروز مثل امروز، امروز مثل فردا وظیفهٔ سخت وسنگین پاسداری این نژاد و این کانون بشریت بر عهدهٔ ما هموار است . و درست مردانگی وپهلوانی ما دراین است،که هرگزاز زیر این بارکمرشکن شانه خالی نمیکنیم. آنروزی،که ملت ما سربازان بی نام و نشان و مدافعین و جنگندگان خود را بشناسد ، دور نیست . تضمین آنروز بزرگ ارادهٔ آهنین وایمان خلل ناپذیر شماست نسبت باین نهضت خدائی. در راه ایرانشهرسوسیالیست ملی فداکاریهای من یکی حد وحصر ندارد. از سیاهپوشان خودم نیز انتظار دارم ، در این پیکار مقدس بخاطر خون و خاك برضد سرمایه داری ارتجاعی وکمونیسم دست مرا تنها نگذارند . چه خداوند بازوبند موفقیت را بدست من بسته.

شاد ایران

بولتن سومکا ۳:۱

تهران ــ ۲۰ دی ۱۳۳۳

مدرسه و سیاست

فرزندان عزیز وجوانم،

«من» در هر کسی و شخصیت در هر فردی بستگی مستقیم باخانوادهٔ بزرگ، یعنی ملت او، وخانهٔ این ملت، یعنی وطن او، دارد. هرکس، هرچه برای ملت خود و خاك آن ملت یعنی وطن خویش میکند، دررتبهٔ غائی برای **خود** انجام میدهد. با این فرق، که اگر منظور اولی خود او باشد، رشتهٔ زندگی ملت را از هم میگسلاند ودر نتیجه نیز بمقصود نمیرسد.

هرکسی در بنای ملیت وتحکیم وتکوین آن شریك است، هرکس ازخردو بزرك. هرکسی ازلحظه‌ئی، که درآغوش ملتی متولد میشود، از همان لحظه در سرنوشت ملت خود وارد شده. فرد بانی، پایه‌گذار و پی ریز آن ملت است. چه ملت مانند «زندگی» در خود تکامل مییابد ودرخود رشد میکند. امور اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی درردتبهٔ نهائی همه سیاسی هستند. اماکودك دبستانی، جوان دبیرستانی، دانشجوی دانشگاه، حق سیاسی خاصتری از دیگران دارند، چه در محیط بزرگتری با مفاهیم اجتماعی بسیطتری آشنا میشوند. سلب این حق، بلکه بگویم، این وظیفه، سلب یکی، از حقوق افراد وپایمال کردن یکی از وظائف ملیت است.

شما ومن ــ وعطارسر کوچه همه سیاسی هستیم. سیاست یعنی اظهار نظر و اعمال نظر در امور دسته جمعی، در امور ملی، که غایتاً امور زندگی خود ما است.

اگر ما از این حق مسلم صرفنظر کنیم و از امور سیاسی کناره

بگیریم، یعنی ازمداخلهٔ درسرنوشت ملت وسرنوشت خودمان چشم پوشیده ایم. آیا این عمل خیانت بملت و خیانت بنفس خود ما نیست؟

فرزندان من،

دانشجویان معروف به لانگمارکت آلمانی در جنگ اول جهانی را بخاطر بیارید، پهلوانانی، که با شمشیرهای کشیده به توپخانهٔ دشمن حمله کردند، از آنها یکنفر باقی نماند. اما آنچه ملت آلمان امروز هست، درسایهٔ فداکاریهای آنها وامثال آنهاست.

اذهان شما هنوز با فساد این اجتماعی، که دورنمای فردای زندگی شماست، آشنا نیست. برای این قضاوت شما سالمتر و صحیح‌تر است و شما بیشتر و بهتر از دیگران میتوانید، دردهائی و نجات ملت خود مؤثر باشید. اگراصولا این را قبول داشته باشید، که ملت ما با وضع کنونی قابلیت زندگی ندارد و فقط میتواند در یك نهضت عظیم ملی و تجمع وتشکل همهٔ قوای آزاد خود بدست خود نجات حاصل کند.

قلبهای شما هنوز افسرده و مایوس نیستند، جسم شما هنوز فرسوده نگشته، فکر وروح شما شادان وخرم و آماده بیکاراست. نیاز این‌خاك و این خون، این سرزمین و این نژاد، به‌قلبهای قوی شما، بازوهای توانای شما، بفکر و روح سالم و شاداب شما بیش از همهٔ «جا افتادگیها وپیریها» وپوسیدگی ها است. این ملت کهنه آنچه کم دارد، خون جوانی وجوشندگی و برندگی است. اگر کسی در نثاراین **قدرتهای** موجود درنفس‌خود، بآستان جلال ملت خود، غفلت ورزد، خیانت کرده است.

سرنوشت نیاخاك ما بر دوش همهٔ شما ومن، که خود را از

شما و با شما میدانم ـ جوان وزنده مانند شما ـ بیش از هرکس دیگری هموار است.

تحریم سیاست برای شما باسم انجام درس و تکلیف مدرسه مثل آنست، که برانندهٔ تی بگویند، غذا نخورد، چون باید، رانندگی کند. اگر ازمیان شما کسانی مرا میشناسند، میدانند، که من همیشه این اصل را تعقیب کرده‌ام: درکار سرآمد دیگران، درفکر سرآمد دیگران و در جهان‌بینی سیاسی روشنتر و یکدنده‌تر از همه.

در راه بزرگی و عظمت این ملت

شاد ایران

بولتن سومکا ۱؛۵

تهران – ۱۱ بهمن۱۳۳۳

پیامی برفقای خارج از حدود وطن

ایمان ما به پیروزی قطعی، امروز قویترازهر زمان دیگری است. چه میدانیم، که در خارج از مرز های ما نیز مردانی وجود دارند، که برای این جنك آشتی ناپذیر مانند ما آفریده شده اند.

رفقای دلیر من و من دستی، که ازفراز اینهمه موانع طبیعی بسوی ما دراز کرده‌اید، میفشریم.

یقین داشته باشید، نبردی، که ما آغاز کرده‌ایم، تا آخرین نفس خواهیم جنگید.

کاپیتالیسم جهودی بین‌المللی و کمونیسم وحشیانهٔ حیوانی را ما آماج تیرهای خود قرار داده‌ایم، تا بتوانیم، بشریت نوینی برپایه‌های جوانمردی و آزاده سواری بوجود آوریم.

شانه به شانه و دست در دست رفقای خودمان ، که در همهٔ جای جهان پراکنده‌اند، با دشمنان مشخص بدون یك لحظه توقف خواهیم جنگید.

همشاگردی ۱؛ ۱

تهران - ۱۷ بهمن ۱۳۳۳

پیام رهبر ما بجوانان

هم پیمانان جوان عزیزم ،

رفقای گروه ایرانفرزندان ،

درست است، که سیل قهرخدائی چنان مینماید ، که سرزمین بهشتی مارا فراگرفته باشد. اما خوددریك‌چنین‌موقعی‌است، که ملت‌ها میتوانند، قدرت حیات و بنیهٔ تسلط برتقدیرخویشتن را نشان دهند.

آنها ، که در برابر این فساد وانحطاط‌گردهٔ پهلوانی ملت را تشکیل میدهند ، ما هستیم و بس.

ما همهٔ این فداکاریها و بیش از اینها - میلیونها بیش از این‌ها را - مدیون به این نژاد واین سرزمین خدائی‌هستیم.

نخستین نشریهٔ شما را به همهٔ شما تبریك میگویم واین مولود نوین سومکا را بدست شما میسپرم .

فرماندهٔ شما وخود من درتنظیم‌آن‌کمك شما هستیم.

« همشاگردی » امروز بزرگترین راهنمای شما مشعلداران آیندهٔ ایران وفردای جوانان ملت ما خواهد بود.

در راه ایرانشهر سوسیالیست ملی

شاد ایران

همشاگردی ۱۳۱

تهران- ۲۰ اسفند ۱۳۳۳

پیام رهبر

هم پیمانان عزیزم ،

درروزهای توقف دربیمارستان ، دلبستگی رفقای حزبی را نسبت بشخص خودم بیش ازهرزمانی مشاهده کردم . امیدوارم، این تعلق و دلبستگی با همین شدت نسبت به برنامهٔ سوسیالیسم ملی و ایدئولوژی حزبی وجود داشته باشد .

شما همه میدانید ، که من مبارز سوگند خوردهٔ این راهم . همچنانکه سلامت من‌متعلق بحزب، بشما و بملت ایران است، ناخوشی من نیزازآن همهٔ شما وددرراه شماست .

تاآخرین‌نفس دراین راه دستم دردست شماها مردان استوار ملت است.

شاد ایران

بولتن سومکا ۲؛ ۸

تهران- ۱ فروردین ۱۳۳٤

پیام رهبر بمناسبت آغاز سال جدید

خواهران و برادران سومکائی ،

سیاهپوشان نگهبان نژاد ایرانی ،

هم پیمانان عزیزم،

در میان جهانی دشمن، در چهار سال پیش از این، من یکه وتنها پرچم این نهضت مقدس ملی‌را برافراشتم ومیدانم، که‌وجودمن تضمینی برای موجودیت این نژاد و این سرزمین است.

دشمنان ما از چپ و از راست از بالا و از پائین در محو و فنای ما میکوشند. تنها گردهٔ مردانه و پولادین ماست، که تاب و طاقت اینهمه بارهای خردکننده را دارد . راهی، که در گسترش فضای زندگی برای ما باز میماند، راه پیش رواست. از آنجا که ما همهٔ پل‌های پشت سررا خراب میکنیم، تنها مسیری، که برای حرکت حیاتی ما باقی میماند، راه جلو، راه پیشرفت است و بس.

هم پیمانان عزیزم، دراین افق تیره وتار میدان جنگ کنونی من آیندهٔ شما عزیزان نهضت مقدس و انقلاب سوسیالیستی ملی و شخص خودم را نمیتوانم، پیش بینی کنم. از خودم همینقدر میدانم ، که تا کوچکترین رمق حیاتی درتن دارم، با روحی شاد ومبارز ، سخت و انعطاف ناپذیر، خشك و متعصب از کوفتن و نابودکردن دشمن دست برنخواهم داشت . از شما نیزمطمئنم، که دراین صف مردی و مردانگی دوش بدوش من تاآخرین نفس خواهید بود.

سرانجام این مبارزهٔ عظیم، این مصاف بی نظیر، این نبرد تاریخی

یا نابودی کلی شما و من و یا نیستی دشمنان ما خواهد بود. اگر دست سرنوشت آفرین آسمانی برای نابودی این نژاد و این ملت خدائی از آستین بیرون آمده باشد، البته ما فنا هستیم. اما شکست عظیم مردانهٔ ما، نام ما را درصفحات تاریخ جهانی جاودان میکند! وباز من بدنبال این افتخار بزرگ میروم! از آنجا که جهان تاریخ را جهت ومعنائی است، ما باایمان وشوق پیروزی میجنگیم. جنگ ما برای تجدید حیات ملتی: که درپست ترین نقطهٔ انحطاط جسمی و اخلاقی درکثیفترین منجلاب زندگی فرورفته، بهرحال بی اثر و بی اجر نیست، اگر هم خود ظاهراً بی نتیجه جلوه کند.

پنجمین سال مبارزات مردانهٔ ما آغازمیشود، بیدار باشید! سالی پراز فداکاری و جانبازی درپیش است و بیاد شهدای نهضت سومکائی میخواهیم، باهمت آتشینی برکوه مشکلات عظیم چیره شویم!

سال نو را به فرد فرد شما تبریک میگویم.

پیمان من وفاست تاآخرین نفس!

پاینده حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران

شاد ایران

بولتن سومکا ۱۲:۲
تهران - ۲۶ شهریور ۱۳۳۳

پیام رهبر بافراد گروه ایرانفرزندان

نهضت مقدس سوسیالیسم ملی ما، امروز مثل دیروزومانند فردا ، بیش ازهمه چیز بوجود جوانان ازخودگذشتهٔ مبارزی نیازمند است، که پس ازچندین سال پیکار سیاسی ملی برای خود تهیه کرده. چنانکه میشنوم، گویا دستهای خیانتکار در این هفته‌ها برای شما نامه‌های بی‌امضائی فرستاده بودند و شما را باصطلاح خود از ما و از حزب رانده بودند.

هشیار باشید، خائن همه جا دربی آنست، که جمع ما را ازهم متلاشی کند. در بی آن است، تا زحمات فوق بشری ما را با هیچ برابر کند. دربرابر خائنین نیز صف ما قوی و نیرومند است.

بمن اعتماد کنید؛ خودرا بمن بسپارید؛ بکسیکه ازعمق تاریکی سرنوشت ملتی مشعل روشنی بخش انقلاب سوسیالیسم ملی را برافروخته.

فریب دشمنان رسوا را نخورید؛ فریب عوامل جاسوس مآب شما را از راه راست بیرون نبرد؛

شما چشم وچراغ این ملتید. اگراین چراغ خاموش شود، من، که خوشبین ترین مردم این قرن وطن هستم، نیز نسبت بآیندهٔ ملت خودم نگران و ناامید خواهم شد.

شخصا هرروز برای دیدار شماها در جای همیشگی خود در مقر فرماندهی سومکائی آماده‌ام.

دشمنان ما حریف خودرا نشناخته‌اند؛

پاینده حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران
شاد ایران

بولتن سومکا ۲:۱۵
تهران – ۲۹ مهر ۱۳۳٤

پیمان بغداد

دوسال وچند روزی پیش ازاین تیترسرمقاله‌های شماره‌های ۱ مهر و ۸ مهر۳۲ « سومکا » ارگان حزبی ما اینها بودند :

بیطرفی یعنی ازهردوطرف ماندن . باید جبههٔ خود را درسیاست جهانی مشخص سازیم .

چرا حزب ؟ هنوزهم بیطرفی ؟

پس ازدوسال، پس‌ازتمویض دولتها، بالاخره باینجارسیدند، که اینکاربهرصورت باید، بشود. اگربناست، ملت‌ما قدمی به پیش بگذارد وفردای تضمین شده‌ای داشته باشد . امروزهم مشکل مسئله باز در این خواهد ماند ، که حد اکثر انتفاعی، که ما از لغو « بیطرفی تخیلی » خود خواهیم برد ، کدام خواهد بود . و فردا چگونه این پیمان جدید را باآنچه ما « خود پرستی مقدس ملی » نامیده‌ایم، به بهترین وجهی تطبیق خواهیم داد .

برای ما یك چیزمهم است ، برای ما سیاهپوشان سومکائی، که در این مورد سیاست خارجی نیزما بسنگ تمام دوسال ازسایر سیاسیون ملت خود جلوتریم .

اگرچه کلا توجه ما بوضع اجتماعی و سیاست داخلی بوده ، اگر چه امروز هم معتقدیم، که اگر نظام اجتماعی کشور ما سیستم کهنهٔ خود ، راه عادت ، راه‌کوفتهٔ دیروز را درپیش بگیرد ، الحاق به پیمان بغداد هم مانند هزاران هزار چیزهای دیگرماکلماتی بیش نخواهد بود – وکلمه درهوا معلق است.

داشته باشند، بطرف فاتح بروند وازقدرت او استفاده کنند.»

«این روش مارا تا بامروزباین روزسیاه نشانده. کسانیکه با کمك خارجی‌هاسر کارمیآمده‌اند، آنقدربیش خودشرمندگی‌داشته‌اند، آنقدروجدان آنها متزلزل بوده، که هرگزجرئت آنرا نداشته‌اند، که بگویند، مامیبایستی، جهت سیاست خود را معین کنیم! من اولین کسی نیستم، که باین طریق فکر کرده ام. ولی‌اولین کسی هستم، که با جرئت وشهامت، با درنظرگرفتن تمام خساراتی، که ملت ما در دوجنك جهانی، درنتیجهٔ بیطرفی واهی وتخیلی‌خودکشیده، صراحتا میگویم، که ایران ما بایستی، جبههٔ سیاسی خودرامشخص سازد.»

«اگرمن هم مثل دیگران کاسه‌ئی زیرنیم کاسه داشتم، ازاین اظهارعقیدهٔ صریح روشن‌وخطرناك خودداری میکردم.»

«ازطرف دیگرتعیین جبههٔ‌سیاسی دردوبلوك جهانی، باخودفروشی سیاسی‌یکی نیست. ملت ما بایست، باحفظ استقلال‌سیاسی، نظامی، اقتصادی، جبههٔ خودرا مشخص کندونگذارد، تا دراینجا از نظراین جبهه یا جبههٔ دیگرخلائی تولید شود.»

«وضعیت جغرافیائی و سیاسی ما با مملکت سویس متفاوت است. سویس توانسته، درطول دوجنك جهانی بیطرفی خودرا حفظ کند، زیرا تنها نقطهٔ تلاقی قوای متخاصم اروپا بوده وهردوطرف ازبیطرفی‌آن برای‌اطلاع ازنقشه‌های یکدیگراستفاده میکرده‌اند.»

«علاوه‌براین بایست، باین‌نکته توجه کنیم، که روزهاوماهها وسالها زندگی ملت ما راتشکیل میدهند ومزایائی، که ازیکطرف یا یکطرف دیگرمیتوانیم، درفواصل‌بین دو جنك داشته باشیم، در زندگانی ملت ما بهبودیهائی بوجود میآورند، که اگر هم ثابت

نباشند، بازیك‌قدم ما را به پیش‌میرانند.»

«اگرفرض کنیم، که سراسر کشورما دارای برق شود، آنوقت دهقانان ما برق را میشناسند واگرروزی برق اولی وجودنداشت، چون مزایای آنرا میدانند، خود بایجادآن میپردازند.»

مادراین عقیده خود باسرسختی و ثبوت نظر پا برجائیم، دیگران هرچه میخواهند، بیندیشند!

همشاگردی ۱؛٤
تهران ــ ۳۰ مهر ۱۳۳٤

شهود جاودان

ای خون مقدس، ای خاك مقدس ،
و هم تو،ای مقدسترین همه ، ای نیاخاك بزرك ،
شما و همهٔ پهلوانانی ، که از شما زاده‌اند ،
شما و همهٔ پهلوانانی، که در راه شما جان سپرده‌اند،
فردا همه خواهید بود.
فردا، که پس از سالیان کوشش و رنج،
پس از شکست ها و پیروزیها ،
در آن لحظه‌ئی،که خدایان مرا بسوی خویش میخوانند ،
تبرك شده در خون خود و در خون دشمنان ،
از میان زبانه‌های آتشی، که مرا میبلعند،
مشعلی را، که افروخته‌ام،
بدست فرزندان خودم خواهم سپرد !

بولتن سومکا ۲؛۱۶
تهران ـ ۷ آبان ۱۳۳٤

پیام رهبر به هم‌پیمانان آذربایجانی

هم پیمانان عزیز آذربایجانی،
پیراهن سیاهان من در تبریز،

اگر جسم ومغز من در پایتخت این کشور پهناور خداداد گوشه‌گیرند، وکار میکنند، دل من همیشه متوجه آن نقطه‌ئی است، که زاد بوم پدران من بوده‌است. آنهائی، که با خون خودازاین قلب طپندهٔ عالم ایرانیت، این حصهٔ پرجوش وخروش بشریت آریائی، دفاع کرده اند.

سربازان سیاهپوش سومکائی!

چهارسال وچندماهست، چکش حوادث مانند ضربات سرنوشت برسرما فرود میآید وما مانند سندانی چهرهٔ آهنین خود را بدنیا نشان میدهیم و فلك را در برابر افکار عالی و بلند خود بسخریه میگیریم.

چهارسال وچند ماهست، که گاه بادست پرازخاك وگل کارگری، گاه باقلم نویسنده‌ئی، که با قلب وروح خود مینویسد وهم همیشه با دست کشیده و توانای رهبری، که نهضت عظیم تاریخی ملتی را هدایت میکند، در راه اعتلای این خون ونژاد قدم برمیدارم.

تکیه گاه من در این مبارزهٔ مرك و زندگی بازوان شماها، مغزهای توانای شماها وروح بلند شما بوده است. والامن، که ازقلب ملت برخاسته‌ام، من، که درجنك اول جهانی قدم بعرصهٔ زندگی گذاشته‌ام و در جنك دوم جهانی جان خود را بگروگان سپرده‌ام، ازهیچیك

مزایای باصطلاح اجتماعی برخوردار نبودم و نیستم: نه از مزایای اشرافی و نه از ثروت پدری مادری.

باور نمیتوان کرد، که من از پدرانم، که همشهریان شماها بوده‌اند، یك چیز میراث برده‌ام و آن این بود، که چگونه میتوانم، جان خودرا در راه ملت و وطن فدا کنم.

دراین روزها قصد داشتم، هرطور شده، این گوشهٔ ازخاك مقدس وطن را زیارت کنم. دست یکایك شما ها را بپاس فداکاریها و از خودگذشتگی های مداوم شما بفشرم و فرمدارشما، هم پیمان همایون امیراحمدی را، که بدون شك از بهترین نمونه‌های سومکائیست، که از مکتب خود من بیرون آمده، به بینم وازاو وهمهٔ سربازان گروه حملهٔ خودم، ازگروه ایرانفرزندان خودم، ازهمه همشهریان عزیز تبریزی وآذربایجانی خود، قلبا وصمیمانه تشکر کنم. اما تکالیف شاق سیاسی، وظایف سنگین حزبی، مرا دراینجا، درپشت میز فرماندهی، که چهار سال ونیم است، درسخت ترین وشدیدترین شرایط این مبارزهٔ عظیم ملی رابخاطرایران بزرك وآباد آینده ازاینجارهبری میکنم، نگهداشته‌اند. امروزازاینجا بادست کشیده وسلام حزبی بهمهٔ شما درود میفرستم.

رفقا!

همه میدانید، تاکنون هرکجا خیانت و ریا دیده‌ام، سرکوبی کرده‌ام، هرکجا شك و دو دلی دیده‌ام، طرد کرده‌ام، هرکجا فساد و تقلب دیده‌ام، بخاك مالیده‌ام.

چهار سال ونیم است، این نهضت خدائی را با طراوت و پاکی و پاکدامنی روز اول و در عین حال با عمر تجربه آموختهٔ بیشتری نگهداشته ام. هرکه در اعماق روح ملت زود آموز و زود فراموش کن ما وارد شود، میتواند، درك کند، بفهمد و بی ببرد، که

آنچه من کرده‌ام، فوق قدرت وطاقت یك انسان عادی معمولی است.

رفقا !

دشمنان ما زیر هرسنك و هر بوته‌ئی در هرگوشه و کناری خزیده‌اند.

صوفیگریها و کمونیسم و انترناسیونالیسم و هرنوع افکار ضدملی وغیرملی درکمین ماهستند، اماآنهانمیدانند، قدرت‌ماازکجاست. مارا مردمی مثل‌خودشان میپندارند. درحالیکه ما، پهلوانانی‌هستیم، که برای فنا شدن آمده ایم و چون برای فنا شدن آمده‌ایم، موفق هستیم.

روز موعود پیروزی ما دور نیست و بدون شك امروز از دیروزبه‌آن نزدیکتربم. چه ما هرگز یك‌قدم بعقب برنداشته ایم.

ازاینجا تا روزی، که خودم درمیان شما ودرآغوش سرزمین پر افتخار وعظمت شما باشم، دست شما ها را بنام برادر، رهبر و فدائی اول سومکائی میفشرم.

پاینده حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران

شاد ایران

بولتن سومکا ۱۷۰۲
تهران - ۲۰ آبان ۱۳۳٤

پس از پیمان بغداد

از سیاست بین‌المللی تاکنون کمتر نام برده ایم. دلیل آنهم واضح است. ملتی، که هنوز خود را بصورت ملت نمی‌شناسد، هنوز عناصر متشکلهٔ آن بصورت یك ارگانیسم اجتماعی در نیامده، در دنیای سیاست‌خارجی نمیتواند، سر بجنباند. یا اگرهم عرض وجودی کند، غریبهٔ ناشی‌ئی بیش نیست، که هیچکس گفتهٔ او را نمی شنود؛ چه نمی‌فهمد. و او نیز دیگران را نه میفهمد، نه میشناسد و نه میشنود.

در مورد «پیمان دفاعی بغداد» نظر و شرایط خود را ذکر کردیم. اما «پس از پیمان بغداد» مرحلهٔ دیگری است، که تازه وارد آن میشویم.

زمزمهٔ نوشته‌های «سابلیه» در روزنامهٔ «لوموند» ومقالهٔ «اکسپرس» اثر خود را بخشیده اند. روزنامهٔ کیهان سرمقالهٔ خود را تخصیص باین مطلب داده بود. دیگران سر و صدائی کردند. نخست وزیر شایعات را تکذیب کرد. اما نخست وزیر انگلستان، که بایستی، تکذیب میکرد، نکرد.

ما مسئله را چطور استنباط میکنیم؟

اگرچه انگلستان در پیمان دفاعی مستقیماً بنمایندگی قدرس سهیم است، امریکا برای بوجودآمدن آن بیشتر تلاش کرده.

درخاورمیانه (ما مدتهاست، بدون‌آنکه بدانیم، دنیا را از چشم انگلیسها می بینیم. چه اصطلاح « خاورمیانه » خوداصطلاح

مستعمراتی انگلیسی است) بعد از جنگ کشوری وجود پیدا کرد بنام «اسرائیل». اسرائیل رابطهٔ خاصی با اقتصاد امریکا دارد. کشورگشایان امروز هم با شمشیر و تفنگ نمی‌آیند. از بندر کوچک یا جزیرهٔ بی‌نامی مراکز اقتصادی منطقه‌ئی را تحت نفوذ قرارمیدهند. بازار شرق انگلستان در مخاطره افتاد. دول عرب، که بستگی‌سران آنها را با انگلستان چه امروز و چه در گذشته بلافصل میدانیم، با اسرائیل بجنگ پرداختند. برنادوت ازخاندان سلطنتی سوئد، که بعنوان میانجی به اورشلیم رفته بود، کشته شد. مصر و ممالک‌دیگر عربی با هیاهوهای عجیب و رجزخوانیهای خود از اسرائیل‌شکست ننگینی دیدند. انگلستان موفق نشد، امریکا را ازپایگاه اقتصادی خودش بیرون براند و تا امروز این پایگاه تقویت یافته.

چند هفتهٔ پیش مقارن روزهائی، که ایران به پیمان بغداد میپیوست، مصر قرارداد خرید اسلحه با شوروی را امضاء کرد. جمال عبدالناصر سرهنگ ۳۷ ساله و فرمانروای مطلق العنان درهٔ نیل چنین اراده‌کرده بود. آیا اشارهٔ انگلستان، که خود نمیخواهد، در مقابل دوست امریکائی اسلحه بمصر داده باشد، دراین عمل در کار بوده؟

بعد زمزمهٔ مناطق نفوذ در ایران بپا شد. سالهای ۱۹۰۷، ۱۹۱۹، ۱۹۲۱ سالهای مشخصی درتاریخ یکقرن اخیر وطن مقدس ما هستند.

درست چند روزی پیش‌از شرکت درپیمان دفاعی روزنامه‌ها نوشتند، که شرط دولت ایران برای اینکه خط دفاعی با تمامیت ارضی ایران تطبیق وهمان‌کوههای البرزباشد، بتعاهدین قبولانده شده.

آیا انگلستان در همهٔ مسائل با امریکا توافق حقیقی دارد؟
آیا معاهدات ویلستون چرچیل برای تشکیل اروپای متحد فقط در برابر شوروی بوده؟
آیا انگلستان تازه وارد ثالثی مانند امریکا را در مناطق شرق تحمل میکند؟
آیاروابطی، که هندوستان میخواهد، باشوروی برقرارکند، بدون اطلاع انگلستان است؟
کدام منطقه میهن ما برای انگلستان ارزش حیاتی دارد؟
هر کس باین سؤالها جواب بدهد، خواهد دانست، که ما بایست، در این گیرو دار معرکهٔ حیات ملی کلاه خودمان را قرص نگهداریم و « دوستان » آنطرف اقیانوس را بیدار کنیم، و خود در تلاش باشیم، تا « وجه‌المصالحه » امپریالیسم روس و انگلیس نشویم.
ممکن است، حقیقتا از نظرسوق‌الجیشی خط دفاعی«زاگرس-کرمان » تأمین بیشتری در بر داشته باشد؛ معذلك، آیا میتوانیم، این‌همه سرزمینهای عزیز وطن را بباد چپاول دشمن بسپاریم؟ یا از امروز تاکتیك « سرزمینهای سوخته» را اعمال کنیم؟
آیا، درصورتیکه خط مقاومت شمالی ما در هم بشکند، در شطرنج نبرد آینده برای مردم شمال و مهاجرت و مسکن آنها در جنوب نقشه‌هائی طرح کرده‌ایم؟ یاآنکه بهترین مردم ملت خود را بدون هیچ پیش‌بینی باسارت دشمن میسپاریم؟
امیدواریم، این‌همه تلقینات ما، مسئولین داخلی وخارجی را به تعمق و تفکر بیشتری وادارکند.

شاد ایران

بولتن سومکا ۱۸:۲
تهران – ۱۱ آذر ۱۳۳٤

بایست، با چهارچشم بیدار باشیم

جوهر زندگی یعنی آمادگی – آمادگی برای حوادث، برای غیر مترقبه‌ها وغیرمنتظره‌ها. مسائل اجتماعی وسیاسی ازخاص ترین مسائل زندگی بمعنای "بلند خود میباشند – و زندگی، همیشه راه حل‌هائی غیر ازآنچه پیش‌بینی میتوان کرد، برای خود پیدا میکند. در دوشمارهٔ اخیر «بولتن سومکا» به‌مسائل درهم پیچیده و غامض سیاسی، که بخصوص درخاور میانه پیش آمده، اشاره کردیم. دنیای سیاسی همیشه مثل آخرت در « حال وانفسا » بسر میبرد. یعنی هر ملتی برآن میکوشد، که خود و منافع خود را درگیرو دار معرکهٔ زندگی حفظ کند. جملهٔ سربازوسردارفیلسوف پروسی کلاوزویتس‌را از خاطر دورنداریم: هرگزآمادگی‌را از دست ندهیم؛ ازبزرگواری دیگران هیچ توقعی نداشته باشیم، شرافت‌ملی را مقدم برهمه چیزو مقدس بشماریم.

ما ادعا نداریم، که سیاست همیشه راه معین مشخص وبدون پیچ‌وخمی طی‌میکند وبهمچنین ادعانمیکنیم، که همهٔ مسائل‌را میتوان، با « قدرت فیزیکی » حل ونسخ کرد. اما یقین داریم، که هرگونه بازی سیاسی نیزیك **پشتوانهٔ نیروئی** میطلبد ولازم دارد. این شرط مقدماتی‌بهرنحوی هست، با هرحیله وتمهیدی، که ممکن است، باید بوجود بیاید.

قدرت فیزیکی تابع قدرت روحی واخلاقی است. این دومی را ملت ما یا دولتهای ما، تاکنون درنظر نداشته اند.

برای هرفردی و همچنین برای هرملتی بسیج قوای روحی واخلاقی با یك حس خاصی انجام پذیراست. این حس زمانی حس کینه و انتقام از دشمن است، گاهی حس تفوق و برتری ودر سالمترین و مردانه ترین صورت خود حس فنای افتخارآمیز است.

ملتی میتواند، باشد وزنده بماند، که درهرلحظه‌ئی بتواند، دست از جان بشوید و به‌هر توهین وهتك حرمتی، دربرابرهرکس که باشد، حتی قوی ترین ارتش‌های جهان، پاسخ مردانه دهد. چه این حس فنای افتخار آمیزمحرك اوست.

راهی، که امروزدر پیش گرفته‌ایم، از نظرشرافت ملی مجبوریم ـ چه به نسلهای آیندهٔ ملت وخود به آیندهٔ ملت و کشورخودمدیونیم، که این‌راه‌را بآخر برسانیم، بی آنکه ازهیچ پیش آمدی، حتی سختترین همه، حتی فنای مطلق، ترس ووهمی بدل راه بدهیم.

بیخود تصور باطل نکنیم. ماقرنهاست، که دیگر «قلب‌جهان» نیستیم. سرنوشت جهانی جنك وصلح در جای دیگری تعیین میشود. ولی بهرحال ما راهی جز این نداریم، که ازشرافت ملی و آزادی عمل ملت خود، بی‌آنکه باعتراضات ویادداشتهاوتعویض مامورین‌و حضور وغیاب آنها اعتناکنیم، دفاع کنیم.

وباذاینرا بدانیم، که دوستی بادیگران نیز تاآنجا برای ما محترم است، که با «خودپرستی‌مقدس ملی» ما توافق داشته باشد.

اگر این حدود حفظ شود، اگر این حس فنای افتخارآمیز گردانندهٔ حرکات و طرحهای سیاسی و اجتماعی ونظامی ما باشد، میتوانیم، یقین‌حاصل کنیم، که‌ایرانی، که‌ما بدست‌فرزندان‌خودمیسپاریم، باز «قلب جهان» خواهد شد.

بولتن سومکا ۱۹؛۲

تهران ـ ۶ دی ۱۳۳۴

«مبارزهٔ بافساد!»

در شمارهٔ ۳۰؛۹؛۳۴ کیهان در صفحه ۱ تحت عنوان « مبارزه با فساد را اینطور تشخیص داده اند» مینویسد :

«هیئت مبارزهٔ بافساد طرحی برای مبارزهٔ با فساد بوزارتخانه‌ها ارائه کرد. درهر مدرسه آموزگاری بنام مربی اخلاق تعیین میشود. هیئتهائی در تهران و شهرستانها برای رسیدگی بدرد دل مردم انتخاب خواهند شد.»

«در مجلسین قبل‌ازرسمیت یافتن‌جلسه باید شخص روحانی چند دقیقه راجع بیکی از اصول اخلاق و خداشناسی صحبت کند.»

اگر مرکز فرهنگی امروز دنیا را اروپا بدانیم (ودراین البته درته قلب خودمان شکی نداریم، بیخود هم خودمان را گول نزنیم، چه اگر توانائی هم در ماهست، **بالقوه است. بالفعل ماهیچیم** . البته ازاینهمه توانائیها میتوان، بخوبی‌استفاده کرد، میتوان، آنهارا برانگیخت؛ زنك زده‌ها را میتوان، جلاوصیقل داد. در اینهم باز شکی نیست.) ما حقیقتاً درپشت کوه‌قاف بسرمیبریم.

اول باید، متوجه این نکته باشیم، که آنچه ما اخلاق‌دانسته‌ایم و میدانیم، ما را باین روز سیاه نشانده . یعنی اولا عیبی در نفس باصطلاح اخلاق ما هست. این اخلاق پوسیده برای زندگی

در این عصر و این زمان بکار نمیخورد. اخلاق هفت‌جوش هفت‌رگی، که‌ما سعی میکنیم، آنرا «کانگوری» زندگی قراردهیم «ونورم» زندگی اجتماعی خودمان بسازیم. گذشته از اینکه اخلاق با تعلیم نظری برای آموختن و تدریس خوب‌است، نه برای‌زندگی عملی.

در زندگی‌عملی، درآزمایشگاه وسیع حیاتی، بایداخلاق عمل داشت نه «علم اخلاق»! «مربی‌اخلاق» کسی نیست، که بیاید، یك مشت یاوه سرائی دور از زندگی بمردم تحویل بدهد، در حالیکه خود در عمل هزار بارکمتر ازآن مردمی است، که به‌آنها موعظه میکند.

بدون شك و تردید عیب اصلی درنفس همان اخلاقی است، که ما قبول داریم: اخلاق پوسیدهٔ بلاسیدهٔ متحجر قرون وسطائی. اخلاق دنیای مرده ئی، که قطعا خودش هم به آن عمل نمیکرده واز آن در عذاب بوده.

اینجا بایست، یك‌قدم دیگری برداشت: یك‌قدم انقلابی! اگر اخلاق بورژوازی راحت‌طلب مارا بجائی میرساند، تابحال بآنجا رسیده بودیم.

از این گذشته تصور نمیکنم، ملتی باندازهٔ ما با قواعد باصطلاح «نورماتیو» و «ایمپراتیو» برای زندگی سروکار داشته باشد.

ادبیات گذشتهٔ ما پر از حکمت و پند واندرز اند. اگر مثلاسعدی شیرازی به یك‌هزارم نصایح خود عمل میکرد، قطعابعد از خودش شاگردانی‌داشت، مکتب عملی داشت، که امروز «سعدی عمل» را ــ نه سعدی کتاب را ــ بما نشان میدادند. ولی چون بآنچه میگفته، عمل‌نمیکرده، میراث اوفقط بصورت کتاب باقی‌مانده

است، که مکتب‌داران نسل پشت نسل «از بر» کرده‌اند و بما «از بر کردن» آنرا آموخته‌اند، چنانکه ماهم بدیگران میاموزیم، بی‌آنکه ذره‌ای عمل داشته باشیم.

اما شخص روحانی، که باید درمجلسین موعظهٔ اخلاقی کند، اینهم ازآن حرفهای عجیب است.

اگر نخواهیم زیاددور برویم، حافظ خودمان، این لسان‌الغیبی، که سرطاقچهٔ هر ایرانی وجود دارد واینهمه مورد نیاز و احترام همه است، ببینیم، دل‌او نیز از دست همین موعظهٔ شخص روحانی خون بوده یانه. مثل اینکه از خیلی بیشتر از او «روحانیت» و «منافق بودن» با هم توأم بوده‌اند.

«روحانیت» دولتهای جهانی را واژگون کرده، قدرتهای عالمگیررا بخاك سپرده. درتاریخ خودمان: دولت هخامنشی، دولت ساسانی، دولت صفوی ـ حافظ بالاخره بیشتر زبان مردم آنروز است.

این راه مبارزهٔ با فساد نیست.

ما دراصول ایدئولوژی حزبی خودمان راه‌را تعیین کرده‌ایم وملت ما جزاین راهی ندارد.

مصمم با قوای روحی مجهز در این راه گام برداشته‌ایم و تا فنای محض دراین راه هستیم.

بولتن سومکا ۲۰؛۲

تهران - ۱ بهمن ۱۳۳٤

مبارزهٔ با بیسوادی

در همهٔ موارد و در همهٔ شئون اجتماعی و زندگی نظر ما «کیفیت» بوده است نه «کمیت». اما واضح است، که برای آنکه کیفیتی بالفعل وجود پیدا کند، یك حداقل کمیت لازم است. و این شرط وجودی کیفیت است. چه کیفیت حاملی لازم دارد، تا به‌آن «بچسبد» و باآن متظاهر شود.

«سواد» نیزدرعرف‌ما دارای دومعناست: یکی«خطوسواد» یعنی مطلق توانائی خواندن و نوشتن ــ ویکی علم.

مبارزهٔ با بیسوادی در رتبهٔ اول عبارت ازآنست، که مردم خواندن و نوشتن بیاموزند. و این یك مسئلهٔ کمیتی است، که «حجم» آن سرنوشت ملتها را تعیین میکند. در صورتیکه مسئلهٔ علم بیشتر کیفیت است.

خاطر دارم، پیش ازجنك با شوروی با یکی ازسران دولت آلمان در بارهٔ امکان چنین جنگی صحبت میکردم. او بمن میگفت: اگرجنك با روسیه شروع شود، ما بزودی فتح خواهیم کرد: زیرا هر سرباز آلمانی یك ساعت مجی دارد.

«سواد» درجهان امروز یك توانائی تازه‌ئی برتوانائیهای انسان افزوده است و افق تازهٔ دیگری را بر مردم میگشاید. بدون شك در «اهلیت» (دمستیکاسیون) انسان سواد از پدیده‌های بسیار عجیب است. «نوشته» ما را با روح اعصار وقرون گذشته با روح اقطار و قاره‌های دورافتادهٔ جهان آشنا میسازد.

نوشته خاطرهٔ جاوید تاریخ است. یك روزی در دانشگاه

اسکندریه از محصلین جوان خودم پرسیدم: اختراع خط مهمتراست یا شکافتن اتم؟

لااقل این یکی مسلم است، که بدون «خط» بشر به «شکافتن اتم» نایل نمیشد.

مقصودما این نبود، که مدیحه‌ئی دربارهٔ خط سروده باشیم. بلکه میخواستیم، به بینیم، ازچه راهی میتوانیم، همهٔ مردم ملت خود را ازاین بهرهٔ زندگی متمدن با نصیب سازیم.

کوشش‌های مادراین زمینه باید، یك قسمت اداری‌واجتماعی باشد: اجراء تعلیمات اجباری ، آموزشگاههای شبانه، تعلیم اکابر و... ویك قسمت «فنی»، یعنی تغییر متد آموختن.

درمورد «متد آموزش» بیدرنك باین نکته میرسیم، که‌هرقدر هم بهترین و روشن‌ترین متدها را اختیار کنیم، باز هم در توفیق بر اشکالات فرسنگها از مردم ممالك مترقی جهان عقب هستیم. و دراینجا یکمرتبه متوجه میشویم، که اشکال اصلی در خود «خط» ماست. واگر بخواهیم، باهمین خط مردم را سواد دارکنیم، هرگز توفیق کامل پیدا نخواهیم کرد.

نه تنها دراین مورد، بلکه درهمهٔ موارد زندگی گفتار نیچه را فراموش نمیکنیم:

آزاده میخواهد ، تازه‌ئی بیافریند و تقوای تازه‌ئی. نیك، کهنه را میخواهد و هم آنکه کهنه بازماند. دراینجانیز **راه‌حل آزادگی** ملت‌مارا ازبیسوادی نجات خواهد داد.

در این خط تازه وساده‌ئی، که «فرهنك سومکا» بنام «خط سومکا» اختیار کرده، همهٔ معایب خط فعلی برطرف شده و درخط اختیاری لاتینی نیز اشکالات آن مرتفع گردیده است.

شاد ایران

بولتن سومکا ۳:۱

تهران ــ ۱ فروردین ۱۳۳۵

پیام رهبر بمناسبت سال جدید

ابرهای تیرهٔ خروشان باران خودرا برکوه‌ها و دشت‌ها و رودها ودریاهای وطن فرومیریزند ومیگریزند.

نوروز ششمین سال مبارزات میهنی، ملی و سوسیالیستی ما فرا میرسد.

یک‌سال دیگر در عمق سکوت خودم ازگوشهٔ اطاق تاریکی، که دفترکار ومیدان پیکار امروزمن است، تاروپود سوسیالیسم ملی نوین را محکمتر و قرص‌تر از همیشه با بسط فرهنگی و نشریات تاریخی وفلسفی بهم پیوستم. اما، همینکه برگهای درختان سال‌ششم فرو ریزند، همینکه باد های سرد زمستانی پیکرکوهها را نوازش کنند وبرف برقلهٔ آنها بنشیند، پرچم های سیمرغ نشان ما باهتزاز در میآیند. صفهای ما مثل دریای مواجی بحرکت میافتند.

آنچه تاکنون کرده‌ایم، درسرگذشت‌ملت‌ما افسانه‌ئی‌مینماید، آنچه بعداز این باید بکنیم، طوفان آفرینشی است.

مردانی، که بمن گرویده‌اند، که بامن بوده‌اند و بامن‌مانده‌اند، نشان داده‌اند، که ازآن قماش بشریتی هستند، که میتوانند، درملتی نفخهٔ زندگی بدمند. راه ما راه سربالا وسخت دشواری است. اما آنها، که پرچم مارا بامن بقلهٔ افتخارات تاریخی‌میرسانند، نام‌خود را جاودان میسازند.

شاد ایران

سخنرانی رهبر ما در ۲۷ مرداد ۳۴ در تهران

وفاداران سومکائی، پیراهن سیاهان عزیز من،
فداییان گروه جاویدان،

اگر امروزپس ازقریب به یکسال، سکوت مطلق حزبی را میشکنم، اگر امروز با شما حرف میزنم، دستم باز بطرف شما کشیده میشود، تا دستهای مردانهٔ مبارز شماهارا بفشرم وقلبم مثل همیشه بطرف شماها پرواز میکند، مطلقا برای اینست، که خاطرهٔ مبارزات پر از سختیها و شکنجه ها، شکستها و پیروزیهای گذشته، یعنی آنچه ما را بصورت این صخرهٔ ناشکستنی سومکائی، بصورت این فولاد آبدیدهٔ مقاوم ومداوم درآورده، آنچه قلبهای مارا بهم نزدیك کرده، خاطرات همهٔ اینها را میخواستم، امروز تجدید کنم.

یك‌روزی رفقا، پس از ۲۰ سال زندگی در غربت و درآتش جنك جهانی‌دوم، باین‌خاك مقدس برگشتم وازآنروزتا امروز چهار سال وچندین ماه است، که همه چیزرابرخودم حرام کرده‌ام. همهٔ شما زندگی باز و سربازی من را میشناسید، که من تنها نگهبان این ایدئولوژی، تنها نگهبان این نژاد وتنهاکسی هستم، که باهیچ توپ و تهدیدی با هیچ بیوفائی و پیمان شکنی از میدان در نمیروم.

کاش دشمنان من مرا میشناختند، کاش دشمنان من میدانستند، فقط‌آنروزی ازشر این وجود من خلاص خواهند شد، که من دیگر نباشم.

تا نفس درمن هست و تا خون در رگهای من دور میزند،

این قلب من برای شما و برای این ملت بزرگ میطپد. برای یك ایران خوشبخت، برای یك ایرانی، که بهشت کار و بهشت مبارزات اساسی اجتماعی باشد. یاآنکه تصور میکنید، اگر از پشت سرمرا با خنجر تهدید کنند، اگرعمر و وزید رابامید دانه‌وگندم ازصف ما بیرون بکشند، آنوقت من دست از این مبارزه برمیدارم؟ ــ نه.

رفقا، در این روز«گروه جاویدان» پیمان خودرا با شما ها تجدید میکنم وسوگند میخورم، که‌من ازراه بزرگی، که‌در پیش‌داریم، هرگز منحرف نخواهم شد، مگرآنکه خداوند، قبل ازآنکه ما بر سرنوشت این ملت خودمان مسلط بشویم، مرا از میان‌شماها بردارد.

رفقا، در میان ملت ما مردمی هستند پرحرف و پرگو، بلند پرواز و کوته‌نظر، که خودشانرا روشن‌فکر میدانند. روشنفکری آنها فقط دراینست، که عملشان تاریك است. والا کدامشان در حقیقت روشن‌بین‌تر و دوربین‌تر ازمن یکی هستند؟ دست به‌سیاه و سفید نمیزنند، دوتاکتاب میخوانند، اما دفتر همیشه باز و آموزندهٔ زندگی را نمی‌بینند و نمیخوانند.

زندگی‌را میخواهند، بکتاب تبدیل کنند. آخر این احمقها خوب بود،این‌یکی دالااقل میدانستند، که کتاب برای زندگی درست شده، نه زندگی برای کتاب.

دراین نمیشود، شك‌کرد، که این‌هم‌پیمان نامشخص مثلاکارگر ما بمراتب بیشتر بملت خودش خدمت میکند، تاآن میرزا بنویس پر مدعائی، که اگر یك دسته سبزی هم برای خانهٔ خودش بخرد، بایست، حمال‌بمنزلش برساند، تادستش مبادا مثلا خط بیفتد.

بهرحال، رفقای عزیز سومکائی!

چشم عالم ایرانیت از دریای خزر تا خلیج فارس،از فرات

تا هندوکش، از فرغانه تا تیسفون بشما و من دوخته شده. در عمق قلب همهٔ این مردم، امیدها و آرزوها پنهانست. شاید، اینها، این آرزوها، ناخودآگاه باشند، ولی بطور مطلق وجود دارند. من تا امروز، رفقا، در وظیفهٔ ملی و حزبی خودم، هرگز یك لحظه حتی کوتاهی نکرده‌ام. تا آنروزی، که ارواح شهدا و گذشتگان ما، مرا فرا میخوانند، سرافرازتر از هر کسی بگویم، بالاتر از وظیفه و بیشتر از قدرت انسانی برای این نژاد و این سرزمین کوشیده‌ام.

رفقا، این وجود خاکی من دیر یا زود فنا میشود. اما، بنائی، که من ساخته‌ام، فنا ناپذیراست و روح من همیشه برفراز این نهضت خواهد ماند. نهضت خدائی بزرك، نهضت سوسیالیسم ملی، نهضتی، که بخاطر موجودیت و اعتلاء وطن و فرزندان وطن برپا شده‌است.

به بینید، این راه راه فداکاری و از خود گذشتگی است؛ دشمنان ما بسیار هستند، دشمنان خارجی و دشمنان داخلی، سرمایه‌دارها، دلالهای اجتماعی، آنها، که بمفت در این سرزمین زندگی میکنند، همه وهمه دشمنان ما هستند، وهم آن بیچاره‌هائی، که افکار غیر ملی مغز آنها را پر کرده است. من در میان اینهمه، یك تنه برخاسته‌ام و برعلیه اینهمه، یك تنه قیام کرده‌ام. قیام کرده‌ام بخاطر آنها، که کار میکنند، کار میکنند و نان ندارند، بخاطر آنها، که میکوشند، اما بهره‌ور نیستند، بهره ندارند. بخاطر کارگر و کشاورز ایرانی، بخاطر کارگران وطن خودم، که در حقیقت سطح اتکاء ملت ما را تشکیل میدهند. من، هموطنانم را البته بهمکاری دعوت کردم، اما هیچکس را مجبور نساختم. هیچکس را مجبور نکردم، که با من همکاری کند. و امروز بلند، باصدای بلند، با همهٔ شما میگویم، راهی، که ما پیش گرفته‌ایم،

رفقا، یا به نیستی و فنای همهٔ ما منجر میشود، یا به نجات یک قومیتی. اما خدای بزرگ باماست. حامی و پشتیبان ماجدو کوشش ماوخداوند بزرگ ما هستند و ما موفقیم.

پاینده حزب سوسیالست ملی کارگران ایران

شاد ایران

بولتن سومکا ۲۱۳
تهران – ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۵

کار و پیکار ما

ناسیونالیسم ما ، ناسیونالیسم بورژوا و ارتجاع نیست.

ناسیونالیسم ما بر پایهٔ سوسیالیسم واقعی، عملی، زنده و ارگانیک قرار گرفته. ما در توهمات برادری و برابری بسر نمیبریم و غرقه در کتاب ودفتر و کاغذ ومرکب بی‌روح نیستیم. ما میدانیم، که ملت با عامل خون‌ونژاد خود، یك واحد زنده وزیندهٔ حیاتی تشکیل‌میدهد. در این واحد حیاتی، هر عضوی برحسب تقدیر خود در سرنوشت «کل خود» مؤثر و غیر قابل تعویض است. هرقدر هم بظاهر ناچیز وحقیر باشد. درظرف ۵ سال گذشته مبارزات سیاسی‌ما دراین‌راه‌بوده، که‌انبوه پراکندهٔ مردم‌این سرزمین‌را بصوب یك‌جامعهٔ متحدومتشکل ملی هدایت‌کنیم. یعنی ما، مسئلهٔ ملت خودمان را بیشتر یك مشکل روحی‌واخلاقی میشناسیم، تا صوری ومادی. و برای همین مانخستین جمعیت سیاسی بوده‌ایم، که از «من» به«ما» پیوسته ایم.

حس «خودپرستی فردی» را، که در لفاف ده ها «ایسم» و «اوژی»سیاسی وفلسفی‌وعقیدتی متظاهرمیشود، با «ازخودگذشتگی» و فداکاری جانشین کرده‌ایم. واین‌آخری، درآزاده‌ترین و بالاترین صورت، دربرترین تجلی و تظاهر خود، همان «حس‌فنای افتخار-آمیزی» است، که بارها در نوشته‌های سیاسی وفلسفی بدان اشاره کرده ایم.

هر قدر این حس قوی‌تر باشد، جامعهٔ ملی ما مستحکمتر و پابرجاتر خواهد بود.

پیش ازهمه‌چیز ملت یك برنامه وعقیدهٔ زندگی لازم دارد.

برنامه‌های کهنهٔ زندگی ملت ما از هم پاشیده و پوسیده‌اند و دیگر هیچگونه قدرت تجمع وحیات در آنها نیست.

عقاید از هم ریخته و گریخته‌اند. از همهٔ اینها گذشته، تکرار تاریخ یک‌قدم بعقب برداشتن است، نه پیشرفتن. ما، نه در «حال» درجا میزنیم و نه بسمت گذشته عقب گرد میکنیم.

مغرور به تاریخ پرافتخار گذشته، آینده را بایست، بامصالح روحی جدیدی بناکنیم. خوشبختی ما همین بس، که بتوانیم، راه را برای نسلهای آینده هموار کنیم و پل باشیم، نه منزلگاه. تنها تسلی ما در این گیرودار وجود کار و پیکار ماست.

وتنها بهانهٔ زندگی ما نبرد در راه هدف ملی ومقدس ماست.

شاد ایران

بولتن سومکا ۳:۳
تهران ـ ۷ تیر ۱۳۳۵

جوانی بدون ایده‌آل و بدون مقدسات

در فکر این باشیم، که مردان فردای ملت چگونه بارمیآیند. آنچه می بینیم: دیگر نه مقدساتی دارند و نه ایده‌آلی. نه برای خود و نه دیگران حیثیت و احترام قایل نیستند. پس ملت آینده خود را بکجا میکشند؟ـ به فنای محض، به نیستی ادبارآمیز، به اضمحلال.

میگویند، جوانان امریکا هم فاقد این مقدسات وفاقد این ایده‌آل هستند. پس امریکا هم باضمحلال میگراید؟ـ آنقدرمیدانم، که دیك امریکا هنوز در جوش است. آش امریکا، که مواد اصلی آنرا مهاجرین اروپائی با «پوریتانیسم» خاص خود تشکیل میدهند، هنوزنپخته، تا به بینیم، واقعاً چه بار آورده. اما جوانان امریکا دوچیزدارند، که جوانان ما ندارند: یکی «شورعمل» «شورفعالیت» «جنون کار»ـ ویکی «شوراستقلال». تنها لباس بچه‌های امریکا این تکمیل شخصیت مستقل را بما خوب نشان میدهد. بچهٔ امریکائی تمایل خاصی باین دارد، که لباسی مانند لباس بزرگها پوشیده باشد. بچهٔ امریکائی، شلوار کوتاه نمیپوشد، مگر گرما اذیتش کند.

ایده‌آل بچهٔ امریکائی در هماهنگی در اجتماع نیست. بلکه دراینست، که آنچه آنها اجتماع میدانند، ازآن نیز بگریزد، کاملا برخلاف آنچه درارو پا بوقوع میپیوندد. درارو پای کهنه درهردهی درهر شهری، برای جوانان وبرای بچه‌ها تشکیلات سرگرم کنندهٔ دسته جمعی وجود دارد: مهاجرت‌ها، گردش‌های چند هفته‌ئی و چند ماهه. درصورتیکه نورسیدهٔ ۱۶،۱۵ سالهٔ امریکائی در فکراینست، که از خود اتومبیلی داشته باشد. اتومبیل هم وسیلهٔ تفریح دسته-

جمعی نیست. برعکس، مشغولیت انفرادی ودرصورت بدتر دونفری بدون شاهد است.

ایده‌آل جوانها، درمیان هرملتی روی زندگی مردان حاضر تنظیم میشود. وقتی بچه‌های ما بشنوند، که جامعهٔ آنها عملا غرق در فساد است و اخلاقیات و مقدسات اخلاقی فقط ارزش تئوریك دارند، نه عملی. دیگر داعیه‌ئی ندارند، با آنها، یعنی با آن مقدسات و اخلاقیات زندگی کنند. جامعهٔ فعلی ما جوان را در برابر این « آلترناتیف » قرار میدهد: یا باصول شرافت شخصی وملی پشت‌پا بزن و زندگی کن ــ ویا بمیر! واضح است، که غریزهٔ بقاء نفس مانع ازآن میشود، که کسی با میل خود تن بمرك بسپارد ــ مگر در مورد آن ارواح بزرگی، که محصول روزمرهٔ اجتماع نیستند وشعلهٔ خدائی قلب آنها را افروخته وروشن ساخته ــ وازآنجا مشی زندگانی جوانها وجوانی ملت ما معلوم میشود.

ما چاره‌ئی جز این نداریم، که نسل گمشده وپلی برای آیندهٔ ملت خود باشیم.

در شرافت‌ودرافتخار بمیریم‌وجان بسپاریم، تاشاید، سرمشق مردان فردا ونمونهٔ زندگی کودکان امروز باشیم.

اگردشمنان‌ماهمه‌چیزرا ازمابستانند، این‌یکی‌را نمیتوانند، از ما بگیرند: ایرانیت ما را. آنچه بخاطرآن زنده‌ایم وبخاطرآن‌میمیریم.

شاد ایران

بولتن سومکا ۴:۳
تهران ـ ۱۲ مرداد ۱۳۳۵

ملتی، که همیشه درحال مقاومت منفی است

من، که ازداخل ملت ناظر وشاهدکارهای اوهستم، اینطور حس میکنم. تاچه رسد، به کسی، که بر کرسی صدارت و وزارت نشسته باشد.

عیب ما درکارها اینست، که همیشه پدیده‌های زندگی را، چنانکه هستند، در نظرمیگیریم و هیچوقت در صدد نیستیم، علت اصلی و غائی پدیده‌ئی را به بینیم و ازهم بشکافیم. سهل است، در جستجوی آنهم بر نمیآئیم.

از نظرگاه بلندی مسلط بر ابعاد فضا وزمان ملت خود را بنگریم: حالات روحی اوما را بیاد «یك مرد الکلی» یا «افیونی» میاندازد. یا در بیحسی و بیتابی «خمار» غوطه‌ور است، یا درشور و غلیان نشئه و مستی. مثل اینکه روح ملی نیز، خدای نکرده، باین سموم اعتیاد یافته باشد.

یقین دارم، که خود ملت اینقدرها تقصیرکار نیست. شاید هم بکلی بیگناه باشد. اما، آنها، که بروی حکومت کرده‌اند، هرگزدرفکرآن نبوده‌اند، تا درمردم این ایقان وایمان را بوجود بیاورند، که رفتار و کردار آنها با واسطه یا بی‌واسطه در سرنوشت خودشان و سرنوشت کشورشان موثر است. دیروز مثل امروز، وشاید امروز مثل فردا، عمر ملت ما بهمین منوال میگذرد.

تحرك و تموج دائم توأم با همبستگی ملی، شرط زندگی وزنده بودن هرملتی است. این تحرك و

تموج یا بصورت آنارشی مستی و نشئه بوجود آمده: مست ازکینه وانتقام ــ نشئهٔ غارت وچپاول. ویا مردم ما مردگان متحرکی بدون هرگونه روح اجتماعی بوده‌اند. چرا؟ ــ زیرا، طبقهٔ فرمانروای ملت ما، هرگز نتوانسته است، حرکت و جنبش ملی منظمی، دور ازحس خود پرستی و نفع‌جوئی در مملکت تولید کند. از اینجهت آرامش موقت و سکوت قبرستانی را براه حل‌های دیگر ترجیح داده اند.

همین سیلهای اخیر را درشهرستانهای مرکزی وجنوبی ایران در نظر بگیرید: انتظار شخص من، لااقل دربارهٔ کمك وسهیم بودن مردم در تسلی هموطنانشان خیلی بیش از اینها بود! چه فرق میکند، بلای آسمانی یا زمینی! بلا، بلا است. اگرامروز، اینگونه‌همدردی کنیم، فردا در جنك با بیگانگان ــ اگر خدای ناخواسته کشور ما مورد حمله‌ئی یا تجاوزی قرارگیرد ــ بازشمالی‌های ما، ازجنوبیها و شرقیهای ما، از غربی‌ها بیخبر خواهند غنود.

در سرمای سخت سال ٤١ درجنك با روسیه، دولت آلمان ازمردم خواست،که پالتوهای پوست خود را برای سربازان بجبهه بفرستند. شما چه‌خیال میکنید؟ پالتوی پوست گاهی‌تمام ثروت یك‌زن آلمانی را تشکیل میدهد! ومعذلك،آنقدرپوست بجبهه فرستاده‌شد، که کفایت آنرا دولت مجبوراً اعلام‌کرد. مردم ما، در مورد سیل‌زدگان باکراه ازحقوق‌خود چند درصدی میپردازند. واگربخودشان واگذار میکردید، یك دینار هم نمیدادند. چرا؟ ــ برای اینکه‌طبقهٔ فرمانروا را از خود نمیدانند. واگر دولت در چنین امری مداخله کند، فوراً بصورت امرتحمیلی در میآید ومقاومت منفی آغازمیشود.

تا این حس درمردم ایجاد نشود، که دولت ازخودآنها است و آنها در سرنوشت خود موثرهستند، این مقاومت منفی این سابوتاژوکار-شکنی خفی وجود خواهد داشت. باورکنید، که در شرایط موجود نوشتن را هم بیفایده میدانم. برای که بنویسم؟ــ ملتی، که نمیخواند وبزحمت ده درصدآن سواد خواندن دارند وتازه اینها را هم مانع از خواندن مطالب اصولی میشوند. شاید، با گوشهای شنوا بهتر میتوانستیم، کارکنیم. آیاگوشهای شنوا بتنهائی کافی اند؟ــ نه، درسینه‌ها باید، قلب‌های «دیاپازن» باشد، تابا این ارتعاشات بطپش درآیند و در روحها قدرت اراده‌ئی، که فرمان عمل دهد.

اگر امروز هم مینویسم، برای آنست، که آیندگان ما درجو مساعدتری، وصایای مارا بگوش ملت ما برسانند؛ پیروزی ما، اگر امروز احتمالی بنظر برسد، برای فردا حتم و یقین است. فردای بزرك از خلال قرون تاریخ گذشته وانبار بی‌پایان زمانهای آینده در انتظار ماست.

شاد ایران

بولتن سومکا ۳؛۳
تهران - تیر ۱۳۳۵

پیمان وفا

من درافق مینگریستم:
افقی مه‌آلود و مبهم،
حال‌آنکه آفتاب
درپشت‌آن میدرخشید.

من میدانستم،
که آفتاب درپشت آن میدرخشد.
اما،آنچه‌چشم میدید،
سرخی بود وتیرهٔ خاکستری.

* * *

من به‌پشت سر مینگریستم:
جهانی پر ازآشفتگی،
کوره‌ئی از آهن مذاب،
باران فولاد،
زبانهٔ آتش،
غم فردا،
تاریکی،
درد ورنج،
جدائی،
کوشش نان،

گلهای گریخته،
مردانگیهای گمشده،
ضربت نامردیها!

* * *

من بخود مینگریستم:
بخودم، دراین معرکهٔ زندگی:
وجودی سراپا سختی وسرسختی،
جرأتی تیز وبران
مثل سینهٔ کشتی،
مثل تیری،
که از کمان میجهد؛
پیکری خورد شده،
درهم کوفته،
اما، همچوسندانی،
که پتك را،
ضربهٔ پتك سرنوشت را،
بسخریه میگیرد!

* * *

من درآینه مینگریستم:
چهره‌ئی خندان ودژم،
چهره‌ئی، که هرگز آرام نداشته،
چشمی، که هرگز تر نشده؛
سری، که هرگز خم نگشته؛

* * *

و باز چشم در افق دوختم؛
تنگ غروب بود.
در آن خاکستر بیخته،
در آن سرخی ناپدید آفتاب:
جامهٔ ابر
«نا متناهی» را فرا پوشیده!

* * *

چشمهایم بدانجا دوخته بود،
که دستی
سوی من دراز شد
و بمن گفت:
میدانم،
آنجا، که مرا رهبری میکنی،
سرزمین درخشندگیهاست.
از گذشته،
تو تنها بما رسیدی.
از امروز،
از خلال خوبیها و بدیها
من با توام،
با پیمان وفا،
با دست مردانگی،
با شوق پیروزی،
با سرود فنا

* * *

من آن دست را
بتشکر فشردم.
راه دور را نگریستم،
راه پشت‌سر و راه پیش‌رو را.
سرافراز،
از آنچه تاکنون کرده بودم؛
شرمنده،
از عمر کوتاه خودم؛
و بیمناک،
از آنکه باقیماندهٔ آن
راه آینده را کفاف ندهد؛
ولی، بهرحال آسوده دل.
آسوده دل، از آنکه این عمر
حصهٔ آسمانی است.
خوشبخت از آنکه
تو این راه را
بحرمت سوگندی،
که با من یاد کرده‌ای،
طی میکنی.
و آنچه قلب من میجست،
نیز همین بود،
که این راه پیموده شود.
و نسلهای دیگر

آن سرزمین درخشان را
ببینند و بشناسند
ودرآن زندگی کنند

* * *

آنگاه تو خود
بخود خواهی گفت،
که اینهمه راه دشوار را
درآئین وفا درهم نوشتی!

بولتن سومکا ۳؛۵
تهران ـ ۲ آذر ۱۳۳۵

«۲۷ آبان»

جشن ۲۷ آبان امسال ـ سالروز نخستین جلسهٔ رسمی سومکا ـ را در آستانهٔ جنگ سوم جهانی در قلبهای خود برپا کردیم.

شش سال پیش ازاین روشن بین تر و آگاه تر ازهرکسی نسبت بمسئولیت ملی، وطنی و نژادی خود، ناقوس خطر را بصدا درآوردیم وطبل آماده باش را کوبیدیم. آنها، که بما گرویدند، همانها هستند، که در آتش جنگ آیندهٔ نزدیک جان برکف دست ستون دفاع میهنی را تشکیل خواهند داد. فرداست، فردای سخت آتشین، فردای خون و خوی و آهن، که مرد و نامرد را در کفهٔ ترازوی فریزهٔ حیاتی ملت خواهد سنجید. فرداست، که لاف و گزاف بیمایه را محکوم میکند. فرداست، که دهن چاك خوردگان سراپا زرق و ریا را از مجاهدین و مؤمنین واقعی ملت، فرق میگذارد.

اگر استقبال ملت ما ازشعار زندگی نوین، ازمسلك ومذهب مردانگی سومکائی، باهمهٔ مشکلات و سختی هائی، که ما شش سال تمام است، ازخلال آنها میگذریم، همین است، که هست، علامت یك چیز است و بس! وآن اینست، که ملت ما بیش از این لیاقت وسزاوری درك و پذیرش ما را نداشته. وبرای ما دراین مطلب شکی نیست، که هر قدر این لیاقت و قدرت کمتر باشد، بهمان نسبت نیروی زندگی ملت کمتر و تمایل وی نسبت ببردگی و بندگی بیشتراست.

با اینهمه، وظیفهٔ مقدس وجدانی وملی ماست، که تاآخرین نفر وتاآخرین نفس دست از مبارزات خویش برندادیم. راهی، که

درپیش گرفته‌ایم، مردانه بپیمائیم وجانانه و پهلوانانه درراه عظمت
راهنمای ملت خویش بمیریم و جان بسپاریم. اگر تاریخ را جهت و
معنائیست ـ وما یقین داریم ، که تاریخ وجهان را جهت و معنائی
هست ـ ما موفقیم. واگرستاره‌ها در عالم بمفت میکردند و ماه و
آفتاب بیهوده میتابند، بگذار، ما نیز بیهوده فنا شویم!

شاد ایران

بولتن سومکا ۳؛۶
تهران-۲۲ دی ۱۳۳۵

اجتماعی، که فقط انبوه مردم است.

بنای اجتماعی ملت ما لرزان ولغزان است، زیرا که فاقد آن ملاط چسبندهٔ روحی و تشکیلاتی است، که ما «حس اجتماعی» نامیده‌ایم. اگر این حس زندگی ملی درما بوجود نیاید، هرقدرهم برحجم ووزن بنای خود بیافزائیم، کار بیفایده‌ئی خواهد بود.

ملت ما مرکب ازمنفردین یکه روی است، که شاید هرکدام درحوزهٔ کارهای خود توانا و نیرومند باشند، ولی مجموع آنها هیچ «بردار» مثبتی، که بکار پیشرفت ملت بخورد، تشکیل نمیدهد.

بیهوده چرا خود را گول بزنیم؟ و بدان مباهات کنیم، که ما وارثین همان ملتی هستیم، که اولین دولت جهانی عالم را ساخته است، که ازطرفی تا دروازهٔ چین وازطرفی تاقلب اروپای قدیم و تا ناف افریقا، نیزه‌داران فاتح خود را پیش رانده؟ چه وهنی در عالم میتواند، از این بدتر باشد: «وارثین بیغیرت!»

آنچه ما بوده‌ایم، فقط درصورتی بکارمیآید، که ماچیزی باشیم وتزیین قدمت و کهنگی و کهنسالی را برآن بیافزائیم. والا زیور وزینت برتن مرده نمیدرخشد! اگرمحک آزمایشی بخواهید، تا ببینید، که این ادعای من درست است یا خطا، بامور اجتماعی ما نظری بیندازید: اگرشما توانستید، درشهر «مدرن» تهران درخانهٔ بزرگی، که دارای چند آپارتمان است وکرایه نشینان متعددی دارد، یک خانه بمن نشان بدهید، که پلکانهای مشترک داشته باشد وزباله و خاکروبه درپله‌ها جمع نباشد! خیابانهای شهررا ببینید! وخیابان یک محل عمومی واجتماعی است ومردم بادست خود کثافتهای خانه رادرخیابان، که سهل است،

جلوی درخانه خودشان میریزند و خوشوقت از آنند، که اطاقهایشان پاك و تمیزاند. بدوی‌ترین و ابتدائی‌ترین طوایف روی زمین بخودی خود دارای این حس سالم اجتماعی هستند. تنها اجتماعات پوسیده و منحط اند، که در آنها این سیمان برای، تلصیق اجزاء اجتماع بهم، وجود ندارد ـ ودراین حال است، که میگوئیم، باپدیدهٔ انحطاط وپوسیدگی سروکار داریم. و مسئله باینجا منجرمیشود، که آیا میتوان، درملتی تجدید حیات بوجودآورد، خون تازه‌ئی درعروق‌وی بجریان انداخت و نفخهٔ زندگی نوینی دراو دمید؟ ـ البته. تاریخ بیش‌ازچندین بارنمونه‌ئی ازآن بدست ما سپرده.

همینکه احساس این احتیاج بوجود آمد و مردان از خود گذشته‌ئی صفوف نبرد واقعی را تشکیل‌دادند. همینکه «قدرت‌حیات» و «ضعف مرك» پنجه درپنجهٔ هم‌افکندند، آغاز این نبرد خودآغاز پیروزی «زندگی» خواهد بود و انجام آن امحاء کلی سستی های اهریمنی وتنبلی وجادوئی.

آنوقت‌است، که نیزه‌های آفتاب‌زندگی‌ملتی باتحرك ودینامیسم خاص حیاتی ابرها راازهم میپراکند وفرزند تازه‌ای بانشاط «بودن در جهان» بابیگناهی بچه‌ئی، که با بعالم هستی مینهد، وهم با تمام امیدها و امکانات متصور، شروع بزیستن میکند: **زیستن در زیبائی وقدرت وامید.** وآنچه خاص بچه است، همه درآن ملت هست.

بچه آغازی است تازگی است

شادابران

بولتن سومکا ۳؛۷
تهران ــ بهمن ۱۳۳۵

عکس العمل یك اعلامیه کوچك

بالاخره باینجا میرسیم، که هرملتی تقوی وفضیلتی مخصوص بخود دارد، که شاید، در نزد همسایهٔ او مذموم باشد وجزء معایب شمرده شود. ممکن است، در عالم نظر تقواهای جهان‌پسند عمومی (یعنی اونیورسل) وجود داشته باشد، ولی درعمل همین است، که میگوئیم.

اولین نکته‌ئی، که در اصل زندگی سومکائی ما بدان توجه داشتیم، این بوده‌است، که میان نظروعمل جامعهٔ ملی خودمان پلی برقرار کنیم واین یکی راکم کم باآن دیگری برابر بنشانیم: یعنی خلاصه وحدت نظر وعمل او. یقین است، که هرقدر اختلاف میان اندیشه و گفتار وکردار ملتی بیشتر باشد، پیری وپوسیدگی و انحطاط آن ملت بیشتر است. مثلا در اروپا، مردم ممالك شمالی را با ساحل‌نشینان مدیترانه بسنجید!

در اروپای مرکزی تقواهائی وجود دارند ومردم ازاسلاف خود بمیراث برده و پرورده و نگهداشته‌اند، که صاحبان خود را بدون شك وارد در دستهٔ « الیت » اجتماع میکنند. اگر شما همان تقواها را دراینجا بکاربیندید، باید، با شکست مسلم خود حساب کنید. تنها تسلی شما این خواهد بود، که با ذوق مرده پرستی، که در ملت خود سراغ دارید، تجلیل خوبی در مراسم کفن و دفن شما بعمل آورند. ولی در زندگی دیوانهٔ بی بهره‌ای هستید: بی بهره از هنر زندگی!

یکی از این تقواها یکدندگی وصراحت وداشتن کار اکثر ثابت

است، که عکس آنرا باستحسان در وطن ما «سوبلس» میگویند و
یک، کمی میشمارند، اگر صاحب آن نباشد: همین قابلیت انعطاف
را، همین هفترنگ بودن را . و برای آن خوشنامی‌ها و دشنام ها
ساخته‌اند: زرنگ، «سوبل» ـ کله شق، رک و . . .

دستگاه مشاغلی، که حزب ایران مینامند، بدون تردید صاحب
این «تقوای زرنگی» بوده است. تعجب من در اینجاست، که اعلامیهٔ
«حزب» ایران چه اثر عجیبی در همهٔ محافل دولتی و غیر دولتی
مملکت کرده است. و پشت سر آن این سروصداهائی، که راه انداخته‌
اند. این بحث‌ها . . . اگر ما چنین اعلامیه‌ئی منتشر میکردیم، همین
سروصدا ها راه میافتاد؟ ـ نه! میدانید چرا؟ ـ برای اینکه میگویند،
امریکائیها پشت سر آنها هستند.

- من میخواستم، شما را بهمین‌جا بکشم. میخواستم، بهمینجا
برسم، که بزرگ و کوچک مردم ما فقط نفیاً و اثباتاً روی
عوامل خارجی حساب میکنند. خود را، شخص خود
را، ملت خود را، هیچ، بلکه کمتر از هیچ، میشمرند.
و همین «رها کردن»های ماست، که دیگران را اینقدر
برما مسلط میکند. ما خود را بکلی فروخته‌ایم.

ایمان بشخص خود و ملت خودرا از دست داده‌ایم، یا ازما
گرفته‌اند. کوچکترین اشاره‌ئی، که باسم خارجی باشد، مردم مارا در
سرنوشت ملی و شخصی خودشان متزلزل میکند. بیش از صدها بار
در گفته‌ها و نوشته‌های خود اشاره کرده‌ایم، که مغز ملتی را نه میتوان،
با خرافات اعصار گذشته پرنگهداشت و نه میتوان، خالی گذاشت.

و وقتی ما بتربیت افکار برخاستیم، مکتب انقلاب اخلاقی و فکری ما، برنامهٔ زندگی نوین مارا خواستند، بادسته های «آتشفروز» بر زرق‌وبرق و رنگارنگ با هم اشتباه کنند و فقط این‌حق‌را داشته باشیم، که در تشریفات ومراسم پرچمی بیفرازیم و پرچمی برداریم.

ملتی، که ما را نخواهد، باید، «حزب» ایران، و یا از آن بدترهارا، بخواهد! مگر راه‌سومی هم‌میتواند، وجود داشته باشد؟

شاد ایران

و وقتی ما بتربیت افکار برخاستیم، مکتب انقلاب اخلاقی و فکری ما، برنامهٔ زندگی نوین مارا خواستند، بادسته های «آتشفروز» پر زرق‌وبرق و رنگارنگ با هم اشتباه کنند و فقط این‌حق‌را داشته باشیم، که در تشریفات ومراسم پرچمی بیفرازیم و پرچمی برداریم.

ملتی، که ما را نخواهد، باید، «حزب» ایران، و یا از آن بدترهارا، بخواهد! مگر راه سومی هم میتواند، وجود داشته باشد؟

شاد ایران

تهران - ۱۳۳۳

کمونیسم و لیبرالیسم

بحث در اطراف کمونیسم و لیبرالیسم طولانیست. اینك در مقدمهٔ مختصری مواضع تدافعی و تعرضی را معین و الزام تعیین آنرا بیان میکنم:

میدانید، که مفاهیم متضاد غالبا در السنهٔ کهنهٔ بشری یك نام داشته‌اند و بعدها براین نام بقول متخصصین «دترمیناتیوی» ـ مشخصه‌ئی بگوئیم ـ افزوده‌اند، تا معانی متقابل را نشان دهند. مثلا کلمهٔ «هوست» درلاتینی بمعنای دوست ودشمن (بیگانه) هردو آمده‌است. چنانکه امروز سرما وگرما را با «درجهٔ حرارت» ـ در جهت معکوس آنچه دربالا ذکر شد ـ بکار میبرند.

من خوب حس میکنم، که افراد ملتی، که بزحمت پنجاه سال از تحصیل آزادی دروغیشان میگذرد ـ زمانی، که دربرابر تاریخ وسیع ملت کهنسالی مانند ملت ما هیچ بشمار میرود ـ هرجاجمله‌ئی بنام آزادی وترکیبات آن درهرزبان وهررشته‌ئی بشنوند، با تمام قدرتها، باتمام تمهیدها وحیله‌های جنگی از حیثیت آن دفاع میکنند. مثلا از «لیبرالیسم»، «لیبرتر»، «لیبرتیناژ»، از همهٔ آنها، دفاع خواهد کرد. چه سیلاب «لیبر» در آنها مشترك است. و بدران مردان امروز مملکت، بدران نسل حاضر، در سرآن با هم جنگها کرده‌اند و باسم آن خونها ریخته شده.

این همان تعصب «آریویست» است. تعصب تازه بدوران رسیده‌هاست. متاسفانه «تازه بدوران رسیده» فقط در معنای اقتصادی ومالی خود میتواند، ترجمهٔ «آریویست» باشد.

اما «آریویسم» علمی، «آریویسم هنری»، «آریویسم فنی»

وجود دارد.

آریویست پولداد بیشتر از فرزند خود، که بعد ازاو ثروت او را میراث برده است، از سرمایه خود توجه و دفاع میکند و فرزند او بیش از فرزند فرزند او. نوهٔ او مضار سرمایهٔ کلان را هم درك میکند، اما خود او حاضر نیست، اصلا دراین باره فکر کند.

وقتی انقلاب فرانسه همه چیز ملت را در آریستوکراسی پوسیدهٔ ورسای آن روز با خون همان آریستوکراسی بنظر خود تطهیر میکرد و با روشهای شبه تعقلی بزرگترین توحش‌ها را انجام میداد، میخواست، بر خرابهٔ باستیل مجسمه‌ئی بنام « تعقل (راسیو)» بنا کند.

چنانکه برنسویك استاد «سوربون» همیشه با نکته‌سنجی باین مطلب اشاره میکرد، که امروز ما در دنیائی بسر میبریم، که درآن قهوهٔ بدون «کافئین» میسازند: یعنی قهوه‌ئی، که «قهوه‌ئیت» ندارد. آنچه درزندگی ملتهامهم است، اینست، که درجوشانده‌ها یاجوارشاتی، که برای حفظ موجودیت آنها بخورد آنها میدهند، بایست، بورسانتاژ معینی با هماهنگی بخصوصی از دواهای مختلف وجود داشته باشد. نسبت امتزاج وتعیین این داروها برحسب مرضهای عرضی ومورونی تغییر میکند، چنانکه طبیب مریضی را با « استروفانتین » معالجه میکند و مریض دیگری را با سنبل طیب.

چند هفته پیش دریکی ازجراید خارجی به «اسکیج» رادیوئی برخوردم، که خلاصهٔ آن این است: سه نفرآلمانی در کوهستانهای سرد و برفدار در شکاف درهٔ عمیقی در شمال نروژ خفته‌اند. دریك شبی، که شب نیست واز آن روزهای چند ماههٔ قطبی است.

در این دره گاهگاهی غرشهای عجیبی بگوش میرسد شبیه

بصدای رعد. شاید، یخچالها میشکنند، بهمنی سراز یرمیشود، یاسنگهای کوه فرو میغلطند. بهرصورت چادر سبك ابریشمی طاقت هیچیك از آنها را ندارد.

یکی ازآنها از رفیق دیگرمیپرسد«برای‌چه باینجاآمده‌ایم؛ اینجا خطرناك است؛ مگر در خانهٔ خودمان راحت نبودیم؟»

رفیق دیگر میگوید:«ما باینجاآمده‌ایم، تاآزاد باشیم، درسینهٔ طبیعت وحشی‌دست نخورده.»اوجواب میدهد:«هرچه طبیعت‌وحشی‌تر و دست‌نخورده‌تر باشد، انسان درآغوش آن خود را آزادتر حس میکند!» بعد دیالك مفصلی در این خصوص شروع میشود، که آیا توحش وآزادی یکی هستند؟ قیود زندگی متمدن و فرهنگی تا کجا دست و پای ما را بسته‌اند؟ می بینید، بکجا میرسیم؟ ـ آزادی بمعنای «روح‌القوانین» با آن همه ... دودها و پرچینها قابل بحث نیست. علاوه بر این‌آزادی ملی غالباً دربرابر آزادی فردی قرارمیگیرد. ممکن است، گاهی با هم هماهنك باشند، اما...

«لیبرالیسم» بمعنای خالص عالی‌خود، نه بمعنای مبتذل‌روزمرهٔ ما، محتاج چه دیسیپلین داخلی‌وتربیت انضباطی نسل درنسلی است؟ حتی تودهٔ مردم اروپائی باهمهٔ اختلاف سطحی، که بین‌ماوآنهاست، هنوزهنوز بآنجا نرسیده اند.

* * *

هرجامعهٔ متشکل د«مدونی» ازقوانینی ، رسومی ، سنتهائی خواه نوشته خواه ننوشته اطاعت میبرد.

بهمان اندازه،که این اطاعت موجود است و آن نظامات برقرارند، آن جامعه استحکام داخلی دارد. **ممکن است، در خود این نظامات گاهی علت عقب افتادگی و عدم پیشرفت جامعه‌ئی مستتر باشد، اما دراصل آن،یعنی**

الزام وجودنظامات، شك و تردیدی نیست. و همین مطلب بخودی خود یعنی آنکه: آزادی مفهومی است نسبی. بعضی جامعهٔ آزاد را معلول وجود آزادی فرد میشمارند. روبهمرفته جامعه را مجموع افراد میدانند و بس. مجموع افراد ممکن است، انبوه مردم را تشکیل دهد، اما جامعه را تشکیل نمیدهد. چنانکه، اگر بشقاب چینی‌را بشکنیم، نمیشود، ادعا کرد، که حاصل‌جمع قطعات شکسته مساوی‌با بشقاب ماست. «امیل بوترو» درآغاز کتاب‌معروف خود « احتمال در قوانین طبیعی » درست همین مثال را در مورد دیگری‌میآورد. آن مادهٔ چسبنده‌ئی، که افراد اجتماع را بصورت یك جزء لاینفك باکل مربوط میسازد، روح اجتماع وروح جامعه‌است، ودر مورد ملتها روح ملیت است، مرکب ازسنن، آداب‌و رسوم‌آن، تاریخ گذشتهٔ‌آن، بخصوص خواستها و ادعاهای مشترك‌آنها برای آینده.

و این‌آخری در نکتهٔ ملیت‌بیش از اولیها مؤثراست. وخود زائیدهٔ طرز تفکر نژادی و خون ملی است. یعنی این خاصیت‌روحی از یك منبع بیولوژی سرچشمه میگیرد. یا بهر صورت مدیون‌عوامل بیولوژی نیز میباشد. گاهگاهی حفظ موجودیت جامعه‌ئی افرادآن جامعه را مجبور میسازد، که برای این‌حفظ موجودیت خودبهر گونه آزادی فردی پشت‌پا بزنند.

مثلا ملتی را با همسایهٔ خود در حال جنك فرض کنیم. یا جنك اقتصادی و غرامت هائی، که دو سال پیش ملت فنلاند بشوروی میپرداخت. درفنلاند هرسری ۲۵ درصد از درآمد خودرا بدولت میسپرد وهربنگاهی ۶۰ درصد درآمدخودرا بدولت میداد، تا ۹۰ میلیارد مارك فینی خسارت جنك پرداخته شود.

این حذف بعضی مناطق آزادی بخودی خود در لفظ جامعه مستتر است.

همزیستی با دیگری آزادی انسان را محدود میکندوهمزیستی با دیگران بیشتر، فردجامعه یا ملتی بودن دارای «مزایا»وهمچنین «معایبی» است. سلب یك قسمت ازآزادیها در معایب آن گنجیده. این یك قانون طبیعی است وهرکه ازآن سرپیچی کند، طبیعت اورا او را عاق میکند.

اما جامعهٔ انسانی اصولاو بخودی خود«آریستوکراتیك» است. یعنی با طبقات «الیت» بصورت هرمی، که راس آن بالاقرارگرفته، اداره میشود. تودهٔ مردم تکیه گاه، سطح قاعدهٔ هرم، هستند؛ اما نمیتوانند، ارتفاع بگیرند. مقصودم ازالیت برگزیدگان طبقاتی نیست، بلکه آنها هستند، که از خود بیش ازدیگران میطلبند و باهمت و کوشش از خود قدم فراتر میگذارند.

هرقدر الیت واقعی بجائی، که حق اوست، نزدیکتر نشسته باشد، استحکام وقدرت پیشرفت آن جامعه بیشتر و دایرهٔ نفوذآن وسیعترخواهد بود. وهرقدر «الیت دروغی» جای«الیت واقعی» را غصب کرده باشد، وضع آن جامعه خرابتر ومغشوشتر است.

الیت نمیتواند، واصلا دور ازماهیت اوست، که جامعه را با هوی وهوسهای شخصی بگرداند. اگر چنین چیزی پیش آید، بایدیقین داشته باشیم، که باغاصبین سروکار داریم.

فرمان وکلام الیت قانون است، چه با مستقیما یا بطور غیر مستقیم، از مردم الهام گرفته، یعنی ازقاعدهٔ همان هرمی، که پایهٔ ارتفاع اورا تشکیل میدهد.

پیش ازاین اشاره کردم، که وضع خاص و موقعیت زمانی

ایجاب میکند، گاهی روی عاملی، درست نقطهٔ مقابل و متقاطر عامل دیگری، که آنهم بسهم خود لازم بنظر میرسد، تکیه شود. در اواخر قرن هیجدهم و تمام قرن نوزدهم برابری، برادری و آزادی در همه جا شعار تقریبا مذهبی بود. همانطور که با «پزیتویسم» اگوست کنت علم را دوای همه چیز و کافی برای چیز می پنداشتند.

علم با آن معنای خود تکافوی احتیاجات روحی را نکرد و آزادی و برادری و برابری جای خودرا بآرزوی ثبات، نظم و قدرت عمل تفویض کرد.

تاریخ دولتهائی، که از آغاز قرن بیستم روی کار آمده اند، از هر فرقهٔ سیاسی، که باشند، جز این چیز دیگری نبوده.

* * *

زندگی مجرا و مسیری خاص خود دارد و کتاب و نوشته مسیر دیگری. چنانکه «واقعیت» و «حقیقت» همیشه برهم منطبق نیستند.

کمونیسم یك دورهٔ فترتی را مجبوراً پذیرفته، که در آن دوره دیکتاتوری پرولتاریا بایست، برقرار باشد. بعد هم از انقلاب مداوم سخن بمیان میآید. تسطیح ملتها، جنگلی، که درختهای آن هیچیك از دیگری بلندتر نباشند، گله های بی چوپان و پیشاهنگی، که بایست، اقوام جهان تشکیل دهند، حذف شخصیتها، طرد آنکه غیر از دیگری است، غیر از همه است ــ وهمه در اینجا فقط بمعنای تودهٔ بی نام و نشان مردم است، نه بمعنای واقعی خود ــ حذف ژنی. این بود برنامهٔ کمونیسم، چنانکه طراحان آن طرح آنرا ریخته بودند. با یك چنین اصولی هرگز هیچ سازمانی نمیتواند، دوام بیاورد. یعنی انحطاط کمونیسم در دکترین زندگی آن گنجیده.

آری کمونیسم منحط است، یعنی قدرت حیات ندارد، بنیهٔ زندگی ندارد. سران انقلاب روسیه در همان آغاز کار خود باین اشکال بزرك برخوردند و متوجه شدند، برای اینکه اساساً انقلاب بتواند، موجودیت خود را حفظ کند، باید، تعدیلاتی بپذیرد. لنینیسم اولین گذشتی بود، که انقلاب روسیه نسبت بقوهٔ حیات خود بعمل میآورد. اینهم کافی نبود. در مقابل مقدسات ملی و مذهبی، که ملل جماهیرشوروی بایست، ترك کنند، مقدسات جدیدی لازم آمد. مارکس و انگلس و لنین صورت قدسیهای مذهبی پذیرفتند. استالینیسم قدم دوم بلشویسم بود در این راه. اینهم گذشت دیگری بود، که انقلاب انجام میداد.

استالینیسم مسئلهٔ ژنی و الیت را با اعتراف ضمنی پذیرفت. بآن معترف بود، باآن عمل میکرد، ولی اسم آنرا بزبان نمیآورد.

وقتی آتش جنك دوم جهانی روشن شد، استالین باواقعبینی دریافت، که ملتها وطن میخواهند و مقدساتی بر پایهٔ سنتهای دیرین ــ مقدساتی، که سوهان اعصار ناهمواریهای قامت آنها را گرفته و تراشیده باشد.

این بود، که استالین جنك راجنك وطنی «جنك پاتریوتیك» اعلام کرد و ناقوس کلیساها را دوباره به طنین درآورد. وقتی یکی از سران شوروی برای او حکایت میکند، که زنی را دیده است، که در برابر مومیائی لنین زانو زده و میگوید «ای لنین مقدس، ای فرستادهٔ خدا، ما را از چنگال این شیطان ظالم ــ استالین ــ نجات بده!» استالین خوشحال میشود و میگوید: «بالاخره منظور ما صورت عمل بخود میپذیرد.»

یا آنکه قانون ارث دو باره بر قرار میشود. یا قانون

ازدواج بصورت قدیم خود نزدیکتر میشود. **روسیهٔ شوروی، همینکه خونهای انقلاب منعقد شد، « الیت » پیدا کرد، نجبای تازه‌ئی پیدا کرد.**

با آنکه، شما تصور میکنید، ملتی میتواند، سی وچندسال واقعا « کمونیست » باشد؟ اگر اصول کمونیسم را عملا و واقعا قبول کنند، هیچ جامعه‌ئی نمیتواند، یك عشرثانیه با آن زندگی کند. **ومنحط آن است، که فاقد نیروی زندگی باشد.**

پس بلشویسم کمونیسم را نجات داده. دراین روزها مالنکف در نظر دارد، پس از آنکه مغازه ها و کافه های اشرافی بنام « کنسوم » درشوروی برقرارکرد، کرملین رانیز به موزهٔ دولتی تبدیل کند. ملل روسیه سی سال است، در برابر این نام میلرزند.

باز مالنکف قدم دیگری برمیدارد، که باقسمت دیگرجهان مربوط شود.

بعقیدهٔ او کرملین بت جدائی شوروی است ازملل دیگرعالم. او میخواهد، این بت را بشکند. اما بتهای بلشویسم بسیارند و تا همهٔ آنها خرد نشوند، آشتی با آنها محال است.

مراسم « روزکار سومکا » ۱۰
اردیبهشت - مطابق یکم ماه مه
بعلت تصادف با رمضان در ۲۰
اردیبهشت برگزار شد.

مهمانان عزیز و محترم حزبی،
پیراهن سیاهان سومکائی،

پیش از همه چیز میخواستم، از این معبد ایرانپرستی، از این نقطه‌ئی ، که قلب زنده و جوشندهٔ عالم ایرانیت را تشکیل میدهد، بروان همهٔ شهدائی درود بفرستم، که از بدو پیدایش تاریخ نیاخاك بزرك تا امروز برای این خاك واین خون ،این سرزمین و این نژاد، جان سپرده‌اند.

رفقا،

هفتمین سال مبارزات سیاسی، ملی واجتماعی ما با سپیده‌دم نوروز امسال آغاز شد. شش سال پیش از این وقتی بسرزمین مقدس پدر-مادری برگشتم، مردمی در برابر خود یافتم، غرقه‌در فساد خودپرستی وانحطاط نفع جوئی، بی آنکه در عمق وجودخود کوچکترین مسئولیتی در برابر تاریخ و ملت تاریخی‌خود درخود حس کنند. درالیت و برگزیدگان ملت، چنانکه درجرم تقبل آن‌هیچ چیز جز پوسیدگی و دلقکی و خوشگذرانی آنی وجود نداشت. از مشعل فروزان کولتور وتمدنی، که اجداد ما بدست ما سپرده بودند، هیچ چیزجز دود غلیظ خفقان‌آوری بیرون‌نمیتافت. نگین رخشندهٔ هفت کشور اساطیری مشرق‌زمین در لجن‌زار فساد محو نابود شده بود. درآن روزها من بودم ویکدستهٔ هفت نفری، با دو چراغ نفتی و شش چارپایهٔ شکسته‌و مجموعا ۲۴ تومان پول.

و ما از آنجا شروع بکار کردیم. به کاری، که از آنروز تا امروز بدون وقفه و تعطیل دنبال میکنیم. از یاران آنروز دیگر کسی با ما نیست و از این مطلب من بسیار شرمگین‌ام. یعنی در واقع از تعلق داشتن بملتی، که تا این‌حد نسبت بخود وعقاید خود ناوفادار و سست ایمان است! ولی جای آنها را بزودی مردان فداکاری پر کردند، که پیراهن سیاه حزبی برقامت آنها بسیار برازنده‌تر بود. چه از آنروز تا بامروز، از خلال همهٔ پستی‌ها و بلندیها، از خلال همهٔ شکست‌ها و پیروزی‌ها با من ماندند وقلب و روح خود، هم چنانکه مغز و بازوی خویش‌را در خدمت بحزب و ملت خود گماشتند. آنچه اینها، اینها، که گرداگرد من با پیراهن سیاه میگردند، انجام داده‌اند، در تاریخ نهضت های‌سیاسی ایران بی‌نظیر بوده. آنها خود بهتر از هرکسی میدانند، که چگونه قلب من با قلب آنها میطپد و خون من با خون آنها میجوشد. پس از نبردها و پیکارهای جانانه و مردانه‌ئی، که درآنجا دشمنان ما ما را بمیدان خواسته بودند و نامردی بود، اگر خود را پنهان میکردیم ومیگریختیم، بالاخره یك دورهٔ سکوت قبرستانی شروع شد. جنبش‌های باصطلاح ملی و«شووینیست» بدهدایت‌شده، فرو نشستند. شعله‌های سرخ نیز خاموش شد، آبها از آسیاب افتاد. امروز دورنمای آنچه گذشته‌است، میتوانیم، بهتر ببینیم ودرست‌تر قضاوت کنیم. اما، از شعلهٔ سرخ من یکی هرگز نترسیده‌ام. چون خودم فرزندجنك و انقلابم. بخصوص از بابت ملت خودمان نگران هم نبودم. چه میدانم، شرایط نموکمونیسم واقعی در مملکتی، که پرولتاریای صنعتی ندارد، جمع نیست.

البته خواهیدگفت، که روسیهٔ ۱۹۱۷ نیز فاقد پرولتاریای

صنعتی بود. و من جواب میدهم، بهمین دلیل هم در آنجا فقط استالینیسم توانست، نمای خارجی کمونیسم را نجات بدهد. گذشته ازآنکه درست درچهل سال پیش واگون مهر و موم شدهٔ معروف لنین را ژنرال آلمانی فن‌لودندرف از سویس به پتروگراد آن روز فرستاد. درکشور ما ناراضی وجود دارد، قربانی مطامع اقتصادی دیگران وجود دارد، جور دیده، ستم کشیده، جان بلب رسیده وجود دارد، که در تحت شرایط جوی سیاسی خاصی سر از حزب توده بیرون میآورند. آنهم باین دلیل، که هیچ مکتب دیگری، هیچ دکترین زندگی مترقی و سازگار با عصرحاضرجز برنامهٔ پر زرق و برق کمونیستی‌یافت نمیشد.

هموطنان عزیزم،

من همیشه معتقد بوده‌ام، که برای مبارزهٔ باهرچیزی، باید، یك قدم بسمت آن چیز پیش گذاشت. اگر بخواهیم، فی‌المثل آتشی را خاموش کنیم، چاره‌ئی نداریم، جزآنکه به آتش نزدیك شویم. مبارزهٔ باکمونیسم ازاین قانون عمومی معاف نیست. چه بسا چیزها نیز، که میتوانیم، از آنها بیاموزیم. مثلا این التهاب بیرحمانهٔ کاری، که در سرزمین آنها پیدا شده. آنچه دیکتاتوری پرولتاریا به‌مردم در بهشت اوهام وعده می‌دهد، ما میتوانیم و بایست، عملا بمردم بسپاریم. آن‌وقت خواهیم دید. که هیچکس، حتی‌هیچ‌جانوری، مسکن و مأوای خود، وطن و لانهٔ خود را رها نمیکند و بغیر نمی‌سپارد.

این بود عقیدهٔ من در بارهٔ جنبهٔ مادی و اقتصادی کمونیسم. اما از طرف دیگر در اصول عقاید، آموزهٔ زندگی ماکاملا درنقطهٔ متقاطر آنها قرار دارد. آنها دم از صلح میزنند و آتش جنك

میافروزند و حال آنکه ما از جنگ و تاب و استقامت و قدرت و مقاومت گفتگو میکنیم و در حقیقت همهٔ اینها را برای صلح شرافتمندانه‌ئی برای ملت خود میخواهیم.

آنها عالم را فقط بر روابط خشك علیت استوار میدانند و ما با تازه‌ترین حقایق علمی جوهر زندگی‌را آمادگی برای غیر مترقبه‌ها میشناسیم. آنچه بهیچوجه حساب نشده و در انتظار آن نبوده‌ایم و بغتتاً بوقوع می‌پیوندد.

سوسیالیسم باصطلاح مترقی مارکس عنان تاریخ را بخود وامیگذارد، چه پدیدهٔ زندگی‌را نیز بخیال‌خود بافرمول ریاضی‌حساب شدهٔ از پیش‌می‌سنجد. درحالیکه زندگی همیشه‌راه حل یاراه حل‌هائی غیر از آنچه میتوان اندیشید، پیدا میکند. تاریخ زنده و زندگانی را بیشتر از راه قیاس و آنالوژی میتوان پیش بینی کرد، تا از طریق علیت.

سوسیالیسم ارگانیك ما، درحالیکه منافع شخص‌را درآغوش منافع جمع حفظ می‌کند و در صورت لزوم آن یکی را فدای این یکی می‌سازد و طبقات عملا غیرقابل تغییر را در هم میشکند، قدرت اهریمنی پول را خورد میکند، متوجه و مواظب آن است، و با چهار چشم دائما درکمین است و میپاید، تا هر مهره‌ئی درساختمان بزرگ‌ملی برجای سزاوارخود، **یعنی برجای خود**، نشسته باشد. سوسیالیسم ارگانیك ما آنقدر رئالیست و واقع‌بین است و با دو پای خود برزمین تکیه دارد، که باصولی مانند برابری و برادری در همه حال نمی‌تواند، معتقد باشد. البته مردم ملتی در خیلی از شئون مشترك‌ومساوی هستند، اما نه‌درهمه جاو نه‌درهمه‌حال. چنانکه

در خانواده‌ئی پدر نان آور و کودک شیرخوار مساوی نیستند.
عالمی، که آنها میخواهند، شبیه بجنگلی است، که تاج درختهای آن را مصنوعاً ببرند، تا همه مساوی شوند. این گله‌های بی‌چوپان ـــــ درست دقت کنید، میگویم بی چوپان، نه بدون گرگ ـــــ وبدون پیشاهنگی، که ملل جهان باید، تشکیل دهند، دور از حقایق و واقعیات زندگی ما است.
شاید، سوسیالیسم مارکس و پیروان آن معتقدند، که بهر حال باید، این تجربه را با ملتی انجام داد، تا ببینیم، نتیجهٔ آن چه میشود.

هموطنان عزیز،
بعد تاریخی زندگی نا برگشتنی است، رجعت پذیر نیست. و ازینرو من با فریاد بلند هشدار میگویم، که با ملت‌ها نمیتوان، تجربهٔ لابراتواری کرد. و آن کس، که در راه و رسم فلکی وجود بخواهد، قانون شکنی کند، طبیعت او را عاق میکند!

مهمانان ارجمند حزبی،
رفقای عزیز هم پیمان،
ملت‌ها موجودات سیال و مواج و متحرکی هستند، در ردیف موجودات فلکی. ملت بالاخره نشئه‌ئی‌است از وجودخدائی. موجود زندهٔ جاندار یا رشد ونمو میکند ویا، بالعکس، رو باضمحلال میرود. در این میان حالت رکود برای یک جزء ثانیه هم نمیتواند، وجود داشته باشد. سکوت قبرستانی ملتی یا آرامش پیش از طوفان است برای آن ملت ویا سکرات مرگ اوست.

آخر اینکه با هیچ منطقی جور در نمیآید، که آنچه خداوند سرنوشت آفرین با دست عطای خود بملتی تفویض میکند، باسبار سرگذر ازاو بگیرد!

وای بر ملتی، که افراد آن نسبت بسر نوشت ملی خویش بیعلاقه باشند و خود را بقضا و قدر بسپرند و در زندگی و در دنیائی، که فقط از آن زندهٔ فعال است، مردگان متحرکی بمانند و بس.

و، وای بر آن ملتی، که شمشیر شرافت و آزادگی واستقلال خود را به لذت خاکی طلا بفروشد و مردان آن طالب پول باشند بدون کار و رنج، وطالب حق هائی بدون وظیفه! پول بی‌رنج و حق بی‌وظیفه فقط در بازپسین روزهای زندگی ملتی میراند. فریاد بیدار باش ما شش سال تمام است، در آسمان صافی وطن پیچیده و جز دستهٔ قلیل انگشت‌شماری آن‌را نشنیده‌اند. سیاست‌را مردم‌ما دنائت وفریب‌وخدعه ومکرمیدانند، درحالیکه‌سیاست‌برای‌ما **هنر زندگی ملتی** است.

مهمانان عزیز حزبی،

رفقای از خودگذشته سومکائی!

ناخوشی ملت ما یك ناخوشی روحی و اخلاقی است و در رتبهٔ دوم و سوم فقر است و درد اقتصادی. در اینجا ما دوباره در برابر مادیون وکمونیست‌ها قرار میگیریم. شما فرض کنید، که طبقهٔ فرمانروای ملتی مرکب ازچندکارگرسادهٔ صنعتی باشد. همینکه اینها برکرسی حکومت نشستند، بالفور از طبقهٔ گردانندهٔ ملت میشوند. اگر حس مسئولیت، فداکاری و وجدان اجتماعی در آنها

نباشد، آن‌وقت چه میشود؟ اگر تمام ثروت جهان را بملتی بسپارید، که طبقهٔ گردانندگان آن فاقد سجایای اخلاقی و اجتماعی باشد، باین کنید، که چند نفر را غنی و ثروتمند کرده‌اید و از فقر عموم هیچ نکاسته‌اید. ما در مملکت خود از گذشتهٔ هنوز نزدیکی نظیر این رادیده‌ایم ومیشناسیم. پس، اول اخلاقیات و بعد اقتصادیات. و ازینرو مسئلهٔ زندگی ملت ما نیز بیشتر یك مسئلهٔ روحی واخلاقی است تا صوری ومادی.

اینك اخلاقیات ملت خودمان را بررسی کنیم، تا علت‌العلل این انحطاط کنونی را دریابیم: درآن‌جا با دو درد روحی کوچك برخورد میکنیم، که در ظاهر چندان اهمیتی هم ندارند. اول، آنکه ملت ما در فضا و زمان قرن‌هاست، کوتاه بین شده و دوم، آنکه بعد عظمت را از دست داده‌است. تمام بی‌نظمیهاو پراکندگیها و پریشانیها، دوروئی‌ها، دروغ گفتن‌ها، مولود این کوتاه بینی است. چه، آنکه دروغ میگوید، فردا را نمیبیند. دومی، یعنی از دست دادن بعد عظمت ما را کوچك و کوچك بین و حقیر کرده است.

روی این افکار مانند طبیبی، که قبل از همه چیز باید، به تشخیص مرض بپردازد، ما نیز مرض ملت خود را در این قرن‌تعیین کردیم و در مداوای آن با این تشکیلات دیسیپلینهٔ حزبی بنام یك حزب **ملی، کارگری و سوسیالیستی** کوشیدیم، تابرای این واحد حیاتی زنده و زاینده‌ئی، که ملت مینامیم و برجسته‌ترین عامل آن قهراً خون است ونژاد، راهنمائی باشیم.

چه در این واحد حیاتی هر عضوی بر حسب تقدیرخود در

سرنوشت کل خود مؤثر و نیز در جای خود غیر قابل تعویض است. ولو هرقدر هم بظاهر حقیر و ناچیز بچشم برسد. در ظرف سالهای گذشته بیشتر همت‌ما برآن صرف‌شد، تا حتی‌المقدور انبوه‌پراکندهٔ مردم این سرزمین را بسوی یك جامعهٔ متحد و متشکل ملی هدایت کنیم.

از ناسیونالیست تنها بودن برهیزیم، چرا که ناسیونالیسم تنها با دندهٔ بورژوازی و ارتجاع خود ما را قانع نمیکند.

ما با روش سوسیالیسم ارگانیك خود محدود درحدود ملیت اولین جمعیت سیاسی این سرزمین هستیم، که از مفهوم « من » به مفهوم « ما » پیوسته‌ایم. حس خودپرستی فردی را، که در لفاف ده ها «ایسم» و «لژی» سیاسی و فلسفی متظاهر میشود، با ازخود گذشتگی و فداکاری‌جانشین کردیم. واین آخری درآزاده‌ترین تجلی و تظاهر خود همان **حس فنای افتخار آمیزی** است، که ما اینهمه در نوشته‌ها و گفته های خود بآن اشاره کرده‌ایم.

بعضی خیال میکنند و با این توهم بما حمله میبرند، که ما تاریخ گذشته‌ئی رامیخواهیم، تکرارکنیم. در حالیکه تکرار تاریخ برای من لااقل یك قدم بعقب برگشتن است. ما، نه درحال درجا میزنیم و نه بسمت گذشته‌ها عقب‌گرد میکنیم.

بعضی در منتهای عدم فعالیت خود برای من پیغام میدهند، «آقا، تاکارازکار نگذشته، زود باشید! تا رمقی در این ملت و این نژاد هست، کاری انجام بدهید!» ــ آخر، آقای عزیز؟ من که شش سال است، که یك‌دقیقه پست خود را ترك نکرده‌ام. اگر شما مردکار هستید، بفرمائید، با ما با بیای هم قدم بردادیم! خارج

از کود داد میکشید «لنگش کن!»

دسته دیگری میگویند: «آخ، اینها همان پیراهن سیاه‌های آلمان هستند، همان جهودکش‌ها، با همان دیکتاتوری خشن، و با این ترتیب ارتفاع سدها و موانعی، که در برابر ما قرار دارند، بالاتر میبرند. حالا بخواهیم، باینها بگوئیم، که آلمانها پیراهن سیاه نداشتند. در حالیکه خود میدانند، که روشهای سیاسی هیچ‌ملتی نمیتواند، جزء کالاهای صادراتی آن ملت باشد وما، شاید، بیشتر و بهتر ازهر کس آگاهیم، که تاریخ فقط میتواند، یك مثال منفی باشد. یعنی، آنچه نباید کرد، بما میآموزد. آنچه باید، بکنیم، چیزهای نوین وتازه وابداعی وانحصاری وابتکاری است.

یك‌دسته میگویند: «این رهبر سومکا مرد فعال‌و نیرومندی است، حیف‌که دارای عقاید انحرافی است!» اگر انحراف من و فدائیان دیگر حزبی ما دراینست، که انحراف‌پذیر نیستیم، بگذار، آقای عزیزم، ما انحرافی باشیم!

میگویند یا میگفتند، باین مرد امتیاز روزنامه ندهید،مبادا! نگذارید، دهنش باز شود! نگذارید، حرف بزند! نگذارید، بامردم تماس پیدا کند! ــ وقتی میپرسم چرا؟ برای چی؟ آخر، من چه جرمی کرده‌ام؟ جزآنکه جوانانی مثل فولاد برنده وکوبنده بافکر وروح قوی در دوره‌های مختلف این شش سال بجامعهٔ ایرانیت تحویل‌داده‌ام. میدانید،جواب‌من‌چیست؟میگویند:«مرد ناراحتی‌است!»

آخ، شما میخواهید، من راحت باشم؟ من راحت باشم و به بینم برادران وخواهران من ازطبقهٔ خلاق و تولیدکنندهٔ ملت چود همهٔ تنبلیها وتن‌آسائی‌های دیگران را بکشند و آنوقت هم مثل گوسفند

در آغلی بخزند! هیچ نداشته باشند، نه پولی و نه حقی. مکر وظایف سنگین خود را! چطور میخواهید، من ناراحت نباشم، در حالیکه اینهمه کثافات مادی و معنوی‌را می‌بینم ودروجود خودم حس‌میکنم! اگر دنیائی، که من میشناختم، همین بود، شاید میگفتم، آخ، بهترین دنیاها همین است!

اما، سرنوشت چنین‌خواسته، که من درعالم فعالیت وفرهنك دیگری جزء بزرك عمر خود راگذرانده باشم. از من توقع نکنید، راحت باشم. من ناراحتم، وعنصری‌سوزنده هستم وانقلابی!

هموطنان عزیزم،

البته توجه من دراین سالها بیش از هرکجا به نسل آینده و جوانان‌ملت معطوف بوده. وبعد هم بآن مردم مولد وآفریننده‌ئی، که برملت ما منت بیشتری دارند و نیز از همه محروم‌ترانند: یعنی کارگران وکشاورزان عزیز وطن.

جوان برای زندگی بهانه میخواهد، نه دلیل. جوانی بدون ایده‌آل ومقدساتی، که بایست، فردا سرنوشت ما را دردست بگیرد، این ملت ما را بکجا خواهدکشید؟

اگر روح اینهاتکان نخورد وراه دیگری اختیارنکنند —— آنجاکه ملت را میکشند، فنای محض و نیستی خواهد بود. مگر ایده‌آل جوانها از روی زندگی مردان حاضر تنظیم نمیشود؟ وقتی بچه‌ها بشنوند، که اخلاقیات ومقدسات اخلاقی فقط ارزش‌نظری‌دارند، نه عملی، دیگرداعیه‌ئی ندارند، که خود را درحدودی محدودومقید سازند. جامعهٔ فعلی ما دربرابر این «آلترناتیف» واقع است: یا باصول شرافت شخصی وملی پشت‌پا بزن وزندگی کن —— ویا

آنهارا نگهدارو خودت بمیر! واضح است، که غریزهٔ بقاء نفس بکمتر
کمی مهلت میدهد، که با میل خود تن بمرك بسپارد. ـــــ مگر
در موردآن ارواح بزرگی، که محصول روزمرهٔ اجتماع نیستند و
شعلهٔ خدایانه‌ئی قلب آنها را افروخته وروشن‌ساخته ـــــ ازآنجا
مشی زندگانی ملت ما معلوم میشود.

ما چاره‌ئی جزاین نداریم، که نسل گمشده و پلی برای آیندهٔ
ملت خودباشیم! درافتخارودرشرافت بمیریم وجان بسپاریم، تاشاید
سرمشق مردان فردا و نمونهٔ زندگی کودکان امروزقرارگیریم.

دومین‌دسته‌ئی، که بخصوص نظرحزبی‌ما بآنها معطوف‌است،
کارگران‌وکشاورزان، یعنی کوشندگان وآفرینندگان ملت ماهستند،
که امروز را نیز ما درتجلیل کارو پیکارآنهاجشن گرفته‌ایم.

برادران کارگرمن میدانند، که من همیشه براین عقیده‌استوار
بوده‌ام، که سرمایهٔ هرکشوری، برخلاف آنچه عموماً میپندارند، در
بازوان ملت نهفته است، نه درزیر خاك او. تنها تجلیل و امتنان
ملتی از این طبقه آنست، که دربرابر وظایف سنگین آنها، لااقل
حقوق آنها را پایمال نکنند.

مهمانان عزیز سومکائی،

هم‌پیمانان حزبی،

با این عقاید وبایك جهانی‌خلوص وصداقت ما وارد عرصهٔ
مبارزات سیاسی شدیم. در راهی، که هیچ پیچ وخم وبرگشت ندارد.
تاآنجاکه جان درتن ما هست، در راه تحقق این افکارمیکوشیم و
می‌ستیزیم. تا خون دردرگهای ما دود میزند وتا نفس در یکایك ما

باقی است!

اگر ملت ما فریاد بیدارباش ما را با اینهمه خلوص و پاکبازی وصمیمیت نشنیده بگیرد، بازهم ما این مشعل فروزان ایده‌آلی و این پرچم انقلابی را نسل بعد نسل از دستی بدست دیگر خواهیم سپرد. وما موفقیت خود را درآن میدانیم، که مؤثر باشیم وتأثیر وجودی ما را ازهم اکنون تاریخ معاصر وطن ثبت کرده است.

عقاید حزبی ما برای ما ایمان صددرصد مذهبی هستند. وما با تعصب خشك یك مذهبی با جسارت وجرأت از آن دفاع میکنیم. زیرا یقین داریم، جز این راهی برای نجات ملت ما نیست.

اینك دست خود را بتشکر بجانب همهٔ شما دراز میکنم واز همهٔ شما برای آیندهٔ این خاك واین خون مقدس کمك میجویم.

یقین داشته باشید، که اگر دشمنان بیحد وشمار ما همه‌چیزما را ازما بستانند، این یکی را ازما نخواهند گرفت: **ایرانیت‌مارا!**

و من خودم میخواهم، آنکسی باشم، که درآنروزی، که ارواح گذشتگان ما مرا فرا میخوانند، بگویم: بالاتر از وظیفه و بیشتراز قدرت یك انسان عادی برای این نژاد و این سرزمین کوشیده ام.

پاینده حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران

شاد ایران